

پرسش‌های سوسیالیسم دموکراتیک

چندی پیش، در نامه‌ای، نارنمای دفتر تحکیم وحدت (تحکیم نیوز) پرسش‌هایی درباره‌ی سوسیال دموکراسی و مقدرات آن در غرب و ایران مطرح کرد. متن نامه و پرسش‌ها را در پایان مقاله در یادداشت شماره ۱ آورده‌ام. مطلبی که در زیر می‌خوانید، با اصلاحات کوچک و غیر عمده، ملاحظاتی است که پیرامون آن پرسش‌ها در میان گذاردم.

پیش از هر چیز مایلیم بگویم که نکته‌ی تأمل انگیزی که در مقدمه‌ی آن پرسش‌ها آمده است (رجوع کنید به یادداشت شماره ۱)، از این قرار که «چپ در ایران دوباره در حال با گرفتن است اما متأسفانه به جای تجدید نظر در گذشته، دوباره به همان قرائت لنینیستی از سوسیالیسم رجوع کرده است»، مورد تصدیق من نیز هست. سال‌هاست که دلمشغولی اصلی من در حوزه‌ی نظری و «سیاسی» همواره این بوده و هست که، به سهم خود، در راهی بغرنج تلاش نمایم: مساعی در راه فراهم شدن زمینه‌های ذهنی و عینی و آمادگی‌های لازم برای گسست از چپ سنتی و توتالیتر، گسست از آن چه که، در بینش، تئوری و پراتیک، «سوسیالیسم واقعاً موجود» نامیدند و آن چه که من، در بیانی فراگیر، «سیاست واقعاً موجود» می‌نامم.

با چنین رویکردی است که سعی می‌کنم به پرسش‌های طرح شده از طریق پیش‌نهادن پرسش‌هایی دیگر، تحت عنوان پرسش‌های سوسیالیسم دموکراتیک، پاسخ دهم. همان‌طور که مشاهده می‌شود من در این‌جا عبارت سوسیالیسم دموکراتیک و نه سوسیال دموکراسی را به کار می‌برم که با منطق و مقصودی که در پیش گرفته‌ام، خوانائی بیشتری دارد. بازمانده در صفحه ۲

مسن به‌کار

نقد به چه کار می‌آید؟

انتقاد در فارسی، به معنای: سره‌گری، جدا کردن یول سره از ناسره، جدا کردن کاه از غله، خرده‌گیری و در عصر معاصر در عرصه‌ی آثار ادبی و هنری برای نشان دادن زشتی و زیبایی و دادن رهنمود به کار می‌رود. زمانی که استاد رضازاده شفق گفته بود: «انتقاد ورزش ملی، ایرانی‌ها است. هر کسی صبح که از خواب برمی‌خیزد، در یک صف بسیار طولانی از مردم قرار می‌گیرد و با باز کردن دست‌های خود به دو طرف، همه کسانی را که پیش روی او هستند، مورد انتقاد قرار می‌دهد، غافل از این که عده زیادی پشت سر او ایستاده‌اند و با دست به او اشاره می‌کنند».

استاد در حقیقت طرز تفکر معمول در میان ایرانیان را منظور داشته است که متأسفانه بسیار هم در میان ما رایج است، در حالی که می‌دانیم نقد بدگوئی نیست و اشاره در پشت سر جز بدگوئی چیز دیگری نیست. حال آن که معنای واقعی، انتقاد با فرهنگ رایج ما که بسیار از رودبایستی، رنج می‌برد و تا حد بادمجان دورقاب چنین، بیش می‌رود، بیگانه است. در حقیقت نقد یالودگی است.

واژه Critic که در زبان انگلیسی و مشابهی آن در زبان‌های اروپائی، رایج است، از واژه‌ی یونانی Kritikos آمده است، به کسی گفته می‌شود که قوه‌ی تشخیص و تمیز دارد و در حقیقت به معنای داور است که تجزیه و تحلیل نموده؛ قدرت مشاهده و تفسیر قضایا را داشته و در نتیجه صلاحیت و گاه حتا وظیفه پرداختن به آن را دارد.

انتقاد سازنده به نوعی انتقاد گفته می‌شود که می‌خواهد رفتار دیگری را بدون زورگوئی به راهی که تصور می‌شود درست است، بیاورد، که بسیاری آن را نمی‌پذیرند؛ اگر از اصطلاح نقد سازنده مقصود آن باشد که بازمانده در صفحه ۱۱

بحران سیاسی و جنبش مدنی

دستگیری ۱۵ ملوان انگلیسی به اتهام تجاوز به آب‌های سرزمینی ایران در آب‌های اروند رود (شط‌العرب) توسط نیروی دریائی وابسته به سپاه پاسداران را می‌توان از چند سویه مورد بررسی قرار داد: نخست آن که دستگیری ملوانان انگلیسی در آستانه نوزدهم و بیستم ژانویه رخ داد که ارتش آمریکا مانور نظامی بزرگ خود در خلیج فارس را آغاز کرده بود و به ادعای برخی از رسانه‌های خبری چند کشتی جنگی آمریکائی در ده تا صد متری مرزهای دریائی ایران مستقر شده بودند و عملاً سواحل ایران را در تیررس خود داشتند. این مانور باید تا عید پاک مسیحی به‌درازا می‌کشید و بنا بر «گزارش‌های پنهانی» سازمان‌های جاسوسی روسیه که در رسانه‌های خبری جهان منتشر شدند، قرار بود نیروی هوائی آمریکا در روز جمعه ۶ آوریل تأسیسات اتمی و نیز ۱۵۰۰ نهادهای زیرساختی ایران را مورد حمله قرار دهد. اما دیدیم که چنین نشد، مانور نظامی ارتش آمریکا و متحدین منطقه‌اش، یعنی عربستان سعودی، کویت، بحرین و امارات عربی پایان یافت و جورج دبلیو بوش از این «فرصت» بهره‌ای نبرد و ارتش آمریکا گامی علیه ایران برنداشت و به تمامیت ارضی میهن ما تجاوز نکرد، زیرا رئیس‌جمهور آمریکا نمی‌تواند بدون مصوبه مجالس سنا و کنگره آمریکا با ایران بجنگد. بازمانده در صفحه ۱۵

محمود راسخ

نکاتی درباره‌ی مقاله‌ی سردبیر

در شماره‌ی ۱۱۹ «طرحی نو» نوشته‌ای با عنوان «به کجای این شب تیره بیاویزیم قیای ژنده خود را» به امضای «سردبیر» انتشار یافت که مایلیم در این جا نکاتی را درباره‌ی آن خاطر نشان سازم. مفید خواهد بود هرآینه در ابتدا به نکاتی درباره‌ی سیاست انتشاراتی «طرحی نو» اشاره کنم.

در «طرحی نو» دو دسته مقاله به چاپ می‌رسد. یک دسته مقاله‌هایی که به قلم اعضای «شورای موقت» است و دسته‌ی دیگر را مقاله‌های «وارد» تشکیل می‌دهد. همان‌طور که خوانندگان «طرحی نو» تا کنون ملاحظه کرده‌اند، تمامی مقالاتی که در «طرحی نو» انتشار پیدا می‌کند، با امضای نویسنده است. دست کم مقاله‌های اعضای شورا به نام واقعی آن‌هاست. و تا آن جا که من افراد را می‌شناسم، مقاله‌های وارده نیز. تا کنون تنها مقاله‌های سردبیر، هر چند با امضای سردبیر، ولی به عنوان شخصیت حقوقی و نه واقعی درج می‌گردیده است.

طبیعی است که مسؤلیت مواضع و دیدگاه‌های مطرح شده در هر مقاله‌ای صرفاً به عهده‌ی نویسنده‌ی آن است. هم‌چنین مواضع و دیدگاه‌های مطرح شده در آن‌ها ضرورتاً نظر اعضای دیگر «شورا» را به صورت فردی و به طریق اولاً نظر «شورا» را در مجموع آن منعکس نمی‌سازد. این موضوع در جای خاص خود در هر شماره‌ی طرحی نو تذکر داده می‌شود. با وجود این، برخی مواضع و دیدگاه‌هایی که تا کنون در مقاله‌های سردبیر مطرح شده، باعث بروز این سوءتفاهم شده است که گویا آن نظرگاه‌ها و دیدگاه‌ها منعکس کننده‌ی نظر شورا بوده است. در حالی که همان‌طور که در بالا گفته شد، این سوءتفاهم پایه‌ای ندارد. بازمانده در صفحه ۸

دیگر مقالات این شماره:

انقلاب پروتتری و برنامه‌ی آن: کارل کائوتسکی

در سایه دیوار: بازگردان به فارسی از بهروز عارفی

از یک سو در روسیه، با تصرف قدرت توسط بلشویک‌ها در پی انقلاب اکتبر، تئوری و پراتیکی به نام مارکس و کمونیسم بر جنبش کارگری و سوسیالیستی مستولی می‌شود که می‌توان آن را **اشتهاقی توالتیر** از **سوسیال دموکراسی** نامید.

از سوی دیگر در اروپای غربی، بویژه پس از جنگ جهانی دوم، سوسیال دموکراسی و احزاب موسوم به «سوسیالیستی» نقش **مدیران اجتماعی** نظام سرمایه‌داری را بر عهده می‌گیرند؛ با نمایندگان سرمایه در قدرت سهیم می‌شوند و مدت‌هاست که نه تنها برنامه بلکه حتا پرلما تیک گسست از سرمایه‌داری را تقریباً یا کاملاً کنار گذاشته‌اند.

- ویژگی مفهومی - اجتماعی

سوسیال دموکراسی، همان‌طور که از نام مرکبش پیداست، جمع، پیوند یا «ائتلاف» دو چیز است: امر مطالبات اجتماعی (۵) و امر دموکراسی (۶). در این جا ما با «ائتلافی» رو به رو هستیم که ویژگی **یا شاخص مفهومی - اجتماعی سوسیال دموکراسی** را تشکیل می‌دهد. «ائتلافی» که با «چندگانگی» که خصلت امر عمومی یا «سیاست» است، گره می‌خورد. مسأله «ائتلاف» و در نتیجه مسأله «چندگانگی»، از ابتدای شکل‌گیری جنبش کارگری و سوسیالیستی، نقش اساسی و تعیین‌کننده در فراز و نشیب سوسیالیسم (و به‌طور کلی چپ سوسیالیستی/کمونیستی) و سرنوشت آن ایفا کرده و همواره می‌کند.

مارکس در فرادای انقلاب ۱۸۴۸ فرانسه، در هژدهم برومر لئوی بنایارت، شاید برای نخستین بار در ادبیات سوسیالیستی، تکوین **سوسیال دموکراسی** (به همین عنوان) را چنین توضیح می‌دهد:

«در برابر ائتلاف بورژوازی، ائتلافی از خرده‌بورژوازی و کارگران تشکیل شده بود که همان به اصطلاح حزب سوسیال دموکرات بود. بی‌درنگ پس از ایام ژوئن ۱۸۴۸، خرده‌بورژواها چندان خشنود نبودند و احساس می‌کردند که حششان به آنان داده نشده. آنها منافع مادی خود را در خطر می‌دیدند و نگران بودند که **ضد انقلاب تضمین‌های دموکراتیک لازم برای برخورداری از این منافع را زیر پا بگذارد. به این دلیل به کارگران نزدیک شدند. از سوی دیگر، نمایندگی این گروه در مجلس، یعنی حزب مونتانی هم در وضع بهتری قرار داشت. حزب مونتانی که در دوره دیکتاتور بورژوازی جمهوریخواه کنار گذاشته شده بود، در نیمه دوم عمر مجلس مؤسسان، با مبارزه‌اش بر ضد بنایارت و کابینه سلطنت طلب وی، وجهه مردمی از دست رفته خود را دوباره بدست آورد. در میان مونتانی و سران سوسیالیست اتحادی پدید آمده بود. در فوریه ۱۸۴۸ ضیافت‌هایی برای آشتی دو طرف بر پا شده بود. طرح برنامه مشترکی ریخته شد، کمیته‌های انتخاباتی مشترکی بوجود آمد، و هر دو طرف نامزدهای مشترکی را اعلام کردند. از تند و تیزی انقلابی مطالبات اجتماعی پرولتاریا کاسته شد و بر جنبه‌ی دموکراتیکی آنها افزوده گردید. مطالبات دموکراتیک خرده بورژوازی از قالب سیاسی محض به در آمدند و حدت سوسیالیستی آنها برجسته شد. و این چنین بود که **سوسیال دموکراسی بوجود آمد.**» (تأکیدات از من است) (۷).**

در فراز بالا به درستی اشاره می‌شود که سوسیال دموکراسی از «ائتلاف» دو «چیز» به وجود می‌آید. باید توجه کرد که این دو «چیز»، تنها دو نوع «تشکل» نیستند: یکی حزبی با خواست‌های سیاسی و دموکراتیک و دیگری، اتحادیه‌ای (سندیکائی) با مطالبات اقتصادی و اجتماعی. تنها «ائتلاف» دو «جریان» (یا جنبش) (۸) نیست: یکی سیاسی، جمهوری خواهانه و دموکراتیک و دیگری، اجتماعی، ضد سرمایه‌داری و سوسیالیستی. تنها «ائتلاف» دو قشر اجتماعی یا طبقاتی، یعنی، به قول مارکس، **خرده بورژوازی و کارگران** نیست، بلکه، در عین حال، به معنای «ائتلاف» دو پدیدار، یعنی «سوسیالیسم» و «دموکراسی» است. **گوئی یکی بدون دیگری و بویژه اولی (سوسیالیسم) بدون دومی (دموکراسی) امکان‌پذیر است.**

پنجاه سال قبل از پیدایش سوسیالیسم توالتیر، ابداع مفهومی چون **سوسیال دموکراسی** به معنای امتزاج سوسیالیسم و دموکراسی بیانگر روشن بینی و درایت تحسین‌انگیزی است.

حال یکی از مسائل مرکزی سوسیال دموکراسی و بطور کلی سوسیالیسم (زیرا تنها یک مسأله‌ی مرکزی وجود ندارد)، همین معضل

بدین سان روشن است که در این نوشتار من به آن دسته از پرسش‌های تحکیم **نیوز** که بیشتر جنبه‌ی تاریخی دارند و در حوزه‌ی کار مورخان جای دارد، نمی‌پردازم و اگر بحثی در این باره می‌شود، صرفاً لحظه‌هایی را در بر می‌گیرد. پاسخ یا پاسخ‌های این گونه پرسش‌ها را می‌توان با مطالعه‌ی اسناد، خاطرات و پژوهش‌های تاریخی به دست آورد. به نمونه‌ای از آن‌ها در کتابنامه‌ی ضمیمه اشاره کرده‌ام. **سوسیال دموکراسی** سوژه‌ی بسیار گسترده‌ای است که حداقل در غرب، با ۱۵۰ سال تاریخ جنبش کارگری، سوسیالیستی و دموکراتیک، از نیمه‌ی دوم سده‌ی نوزدهم تا کنون، آمیخته شده است. **سوسیال دموکراسی** حوزه‌های مختلفی چون تاریخ، جامعه‌شناسی، اقتصاد، فلسفه و سیاست را در بر می‌گیرد و در نتیجه از زوایای گوناگونی قابل بررسی است. من در این جا از منظر پرسش‌هایی که همواره امروزی و در انتظار پاسخ هستند به موضوع مورد بحث نگاه خواهم کرد. البته در این نظر اجمالی، نه همه‌ی پرسش‌های موجود، بلکه گزینشی از آن‌ها را که به گمانم دارای اهمیت بیشتری‌اند، طرح خواهم کرد. یکی از آن‌ها که بویژه پس از شکست و فروپاشی «سوسیالیسم واقعاً موجود» به پرسش اصلی و اساسی در آمده است، دریافت و تبیین ما از «سوسیالیسم امروز» است که **متأسفانه یا خوشبختانه** پاسخی برای آن در دست نداریم. در این میان، تنها می‌توان به بیان چند «مناسبت» چون بغرنج پرداخت. طرح این «مناسبت»‌ها چون معضل و تأمل در باره‌ی آن‌ها، خود، سرآغاز رهیافت است.

ابتدا، از منظر مقوله‌ی بنیادین «چندگانگی» (۲)، تعریفی از پدیدار **سوسیال دموکراسی** و ویژگی مفهومی - اجتماعی آن به دست می‌دهم و چند لحظه‌ی تاریخی شاخص آن را یادآوری می‌کنم. سپس پرسش‌های **سوسیالیسم دموکراتیک** را در پرتو چند «مناسبت» اساسی یا **پروبلما تیک** مورد تأمل قرار می‌دهم و سرانجام، در مورد پرسش: **سوسیالیسم در ایران چیست؟** بغرنج «گسست‌ها» و بحران ناشی از آن را در خطوط اصلی مورد اشاره قرار خواهم داد. در پایان، کتابنامه‌ی کوتاهی را همراه این نوشتار می‌کنم.

۱. سوسیال دموکراسی چون «ائتلاف».

ویژگی مفهومی - اجتماعی، چند لحظه‌ی تاریخی، مُدل اصلی و اشتقاق توالتیر

سوسیال دموکراسی، چون جنبشی سیاسی - اجتماعی و گرایشی دموکراتیک و سوسیالیستی، در نیمه‌ی دوم سده‌ی نوزدهم در اروپای غربی پدیدار می‌شود. با این که نخستین حزب **سوسیال دموکرات** در فرانسه پس از انقلاب ۱۸۴۸ ایجاد می‌شود، اما نمونه یا مُدل اصلی آن در ۱۸۷۵ در آلمان از ائتلاف جنبش فکری و سیاسی سوسیالیستی و جنبش مطالباتی و اتحادیه‌ای کارگری شکل می‌گیرد.

ویژگی مفهومی - اجتماعی **سوسیال دموکراسی**، همانا مسأله‌ی «ائتلاف» (۳) است. «ائتلاف»، به دلیل وجود «چندگانگی»، اختلاف و تضاد، هم در میان **زحمتکشان** و جنبش کارگری و هم در **حوزه‌ی «امر عمومی» (res publica)** یا «سیاست». در ابتدا، اغلب سوسیالیست‌ها و مارکسیست‌ها (به استثنای خود مارکس و تا حدی شاید انگلس (۴))، از جمله مارکسیست‌های مهاجر روسیه و اروپای شرقی در غرب، خود را **سوسیال دموکرات** می‌نامیدند و سازمان‌ها و احزابی به این عنوان تشکیل می‌دادند. حزب سوسیال دموکرات آلمان و رهبران فکری برجسته‌اش، «مرجع» همه‌ی سوسیالیست‌ها شناخته می‌شدند. در این هنگام، برنامه و هدف **سوسیال دموکرات‌ها**، با وجود تضادهای شان، کم و بیش سوسیالیسم به مثابه نفی نظام سرمایه‌داری است. اما طولی نمی‌کشد که اختلاف بر سر «فرم یا انقلاب» نخستین شکاف‌ها را در سوسیال دموکراسی ایجاد می‌کند و سپس در آستانه‌ی جنگ جهانی اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸) و در پی انقلاب اکتبر روسیه، انشعابی بزرگ و تاریخی در سوسیال دموکراسی رخ می‌دهد. در آلمان، سوسیال دموکرات‌های مخالف جنگ امپریالیستی، چون روزا لوکزامبورگ، از جناح‌های میانه یا راست طرفدار جنگ جدا می‌شوند.

«ائتلاف» ناشی از واقعیت گریز ناپذیر «چندگانگی» است. پروبلما تیک سوسیالیسم، از همین نقطه‌ی گرهی، از همین لحظه‌ی بنیادین، از همین نیاز به «ائتلاف» ناشی از چندگانگی، از همین بغرنج تبیین مناسبات بین چیز هائی که «یک» و همسان خود نیستند (به قول ارسطو (۹))، که چند گانه یا بسیار گانه‌اند، بر می‌خیزد. چند گانه بودن که به قول هانا آرنست معنای حقیقی (۱۰) «امر عمومی» (۱۱) یا «سیاست» (۱۲) در گسست از سیاست سنتی است که مبتنی بر یگانه گرایی است (۱۳).

مارکس، در آن اثر سیاسی اصلی‌اش، در حقیقت، انگشت روی موضوعی می‌گذارد که با پارادیکم نظری و تجریدی‌اش، بویژه در مانیفست کمونیست، در تبیین قرار می‌گیرد. زیرا پارادیکم او نیازی به «ائتلاف» ندارد. تضاد لاینحل میان سرمشق یا پارادیکم همسان‌گرا و عمل تغییردهنده ناظر بر واقعیت چند گرا از همین جا بر می‌خیزد. می‌گوئیم که در پارادیکم نظری مارکسی، بویژه در مانیفست کمونیست، ضرورتی به «ائتلاف» وجود ندارد، چون در این منظومه‌ی تجریدی «دوران ما یعنی دوران بورژوازی... تضاد طبقاتی را ساده کرده است. [زیرا] سراسر جامعه بیش از پیش به دو اردوگاه بزرگ متخاصم، به دو طبقه بزرگ که مستقیماً در برابر یکدیگر ایستاده‌اند، تقسیم می‌شود: بورژوازی و پرولتاریا». در این میان «تنها پرولتاریا طبقه‌ی واقعاً انقلابی است. تمام طبقات دیگر، بر اثر تکامل صنایع بزرگ راه انحطاط و زوال می‌پیمایند». از سوی دیگر، «تصادمات بین افراد جداگانه کارگر و افراد جداگانه بورژوازی بیش از پیش شکل تصادم میان دو طبقه را به خود می‌گیرد...» و سرانجام در اثر اتحاد فزاینده کارگران «در مبارزه بر ضد بورژوازی، پرولتاریا به شکل طبقه و سرانجام به صورت حزب سیاسی» در می‌آید، شکلی که «هر لحظه در اثر رقابت موجود بین کارگران مختل می‌شود. ولی بار دیگر، قوی‌تر و محکم‌تر و نیرومندتر به وجود می‌آید». بدین سان، بر خلاف تمام جنبش‌هائی که تا کنون وجود داشته‌اند «که یا جنبش اقلیت‌ها بوده و یا خود به سود اقلیت‌ها انجام می‌گرفته‌اند»، «جنبش پرولتاریا، جنبش خودآگاه مستقل اکثریتی عظیم است که به سود اکثریت عظیم انجام می‌پذیرد» (۱۴).

مشاهده می‌کنیم که در این تصویر غایت‌مند و جبریاور از دو قطبی شدن (۱۵) روز افزون جامعه، در این فرایند محتوم قوی تر شدن، محکم تر شدن و نیرومند تر شدن روز افزون کارگران در سیر تکامل سرمایه‌داری (که با انحطاط و زوال طبقات بینایی و پرولتاریزیسیون فزاینده قشرهای مختلف اجتماعی همراه است)، پرولتاریا که به شکل حزب سیاسی و جنبش خودآگاه مستقل اکثریتی عظیم در می‌آید، هیچ نیازی به اتحاد یا «ائتلاف» با دیگر اقشار اجتماعی و احزاب آن‌ها در مقابله با بورژوازی ندارد.

اما گیر مسأله در همین جا است. در آن جاست که مارکس و انگلس از همان آغاز شکل‌گیری جنبش کارگری و سوسیالیستی نوین بر پایه‌ی تکوین مناسبات سرمایه‌داری با واقعیتی رو به رو می‌شوند که با آن چه که در مانیفست، در سنین جوانی (۱۶)، نوید ظهور تقریباً جبری‌اش را می‌دهند، تفاوت‌های فاحشی دارد. این واقعیت متباین نسبت به مدل نظری و مفهومی (۱۷) ساده‌انگار آن‌ها، همان میدان اجتماعی و مبارزاتی سیال، چند گانه، مختلط، پیچیده، نامتجانس، متضاد و متعارض در درون خود است که در صحن آن باید عمل می‌کردند: هم در مناسبت با اقشار و طبقات بینایی که در حقیقت رو به انحطاط و زوال نمی‌رفتند و هم در درون خود پرولتاریائی که نه به جنبش خودآگاه مستقل اکثریتی عظیم تبدیل می‌شد و نه، در «اتحاد» موعود منتظر، قادر به تشکیل حزب مستقل سیاسی و طبقاتی خود و به دست خود می‌گردید.

چند لحظه‌ی تاریخی

واقعیت چند گانه که مشخصه‌ی هر جنبش اجتماعی و سیاسی و از جمله جنبش‌های کارگری و سوسیالیستی است، همواره سوسیالیست‌ها را در برابر دو بغرنج قرار داده است. یکی، چگونگی حل صحیح مناسبات چندگانگی، اختلاف و تضاد در داخل خود است و دیگری، مسأله‌ی «اتحاد» یا «ائتلاف» با دیگر نیروها یا «غیرخودی‌ها». زیرا سوسیالیست‌ها (و زحمتکشان) همواره در

وضعیتی قرار داشته‌اند که به تنهایی قادر به تغییر مناسبات کلان در راستای آرمان‌های‌شان نبوده‌اند. می‌گوئیم «بغرنج ائتلاف» زیرا هر اتحاد یا «ائتلافی»، در عین حال، پر مخاطره است و گاه نیز با پیامدهای مصیبت‌باری همراه می‌شود. پارادکس قضایا در این جا است که از یک سو سوسیالیست‌ها و زحمتکشان به تنهایی نمی‌توانند به نیروی اکثریت عظیم و تعیین کننده‌ی مقدرات جامعه تبدیل شوند و بنابراین باید با غیر سوسیالیست‌ها (دیگر نیروهای اجتماعی) وارد اتحاد یا ائتلاف سیاسی و برنامه‌ای شوند. اما از سوی دیگر، این خطر همیشه وجود دارد که در اتحاد یا ائتلاف ضروری با دیگران، سوسیالیست‌ها روح آرمانی خود را از دست بدهند، یعنی به مجریان و کارگزاران برنامه و سیاستی درآیند که نفی و رد آن همواره علت موجودیت‌شان بوده است.

در انقلاب ۱۸۴۸ فرانسه، دیدیم که واقعیت چند گانه و ناتوانی عینی و ذهنی کارگران در پیش برد مبارزه‌ی مستقل با اتکا به نیروی خود، پرولتاریا را به سوی «ائتلاف» با خرده بورژوازی (به قول مارکس) سوق می‌دهد. «ائتلافی» که طرفین و از جمله کارگران را وادار به کاهش تند و تیزی انقلابی مطالبات‌شان می‌کند.

در سال ۱۸۶۴ در لندن، مسأله‌ی چندگانگی و در نتیجه «ائتلاف» را در بین الملل اول یا انجمن بین‌المللی زحمتکشان (۱۸) مشاهده می‌کنیم. با این که بر سر لوحه‌ی این جنبش جهانی نوشته شده بود: زحمتکشان سراسر جهان متحد شوید و یا این شعار که امر رهائی زحمتکشان به دست خود آنان میسر است، اما این جنبش از جناح‌بندی‌های مختلفی چون پروژنی‌ها (۱۹)، لاسالی‌ها (۲۰)، باکونینست‌ها (۲۱)، مازینی‌ها (۲۲)، مارکسیست‌ها... تشکیل شده بود. اختلافات گاه شدید درونی به بحران و سرانجام پایان عمر بین‌الملل اول می‌انجامد: جریانی که به راستی می‌توان آن را اولین و آخرین جنبش جهانی زحمتکشان تا به امروز نامید.

در کمون پاریس (۱۸۷۱)، چندگانگی و گروه‌بندی‌ها را به گونه‌ای دیگر در شورای رهبری آن مشاهده می‌کنیم. در آن جا، بلانکیست‌ها اکثریت بزرگ و هواداران بین‌الملل اول اقلیت کوچک را تشکیل می‌دادند. در میان این دسته آخری نیز طرفداران پرودون اکثریت و مارکسیست‌ها اقلیت کوچکی بودند. از سوی دیگر، می‌دانیم که یکی از علل شکست کمون پاریس عدم همراهی دیگر مناطق کشور، از جمله روستاها، از کمون و تنها ماندن کمونارهای پاریسی است.

مدل سوسیال دموکرات و انشقاق توالتیر

مدل اصلی سوسیال دموکراسی، در حقیقت در پی انحلال بین‌الملل اول و شکست کمون پاریس در آلمان شکل می‌گیرد. در جائی که تا آن لحظه از انقلابات اجتماعی برکنار بود. حزب سوسیال دموکرات آلمان، از اتحاد دو جریان: انجمن عمومی کارگران آلمان (تحت تأثیر افکار لاسال) و حزب مارکسیست‌های آلمان (تحت تأثیر افکار مارکس و انگلس) (۲۳)، در شهر گوتا، در سال ۱۸۷۵ به وجود می‌آید. مهم‌ترین ویژگی آن، که در حقیقت مشخصه‌ای است که «مدل سوسیال دموکرات» می‌نامند و تمایز آن نسبت به دیگر احزاب سوسیالیستی اروپائی است، این است که از اتحاد حزب روشنفکری- سیاسی با جنبش اتحادیه‌ای- کارگری به وجود می‌آید. در حالی که در سایر کشورها، سندیکاهای کارگری و احزاب سوسیالیست مستقل از یکدیگر و به موازات هم فعالیت می‌کنند، در نمونه آلمانی ساختار سوسیال دموکراتیک بر مشارکت و تپانی فعال حزب- سندیکا استوار است. علاوه بر آن، تحت هدایت کائوتسکی، حزب سوسیال دموکرات آلمان تبدیل به دستگاهی سلسله مراتبی، بوروکراتیک و صاحب «دکترین علمی- اجتماعی» می‌شود. «علمی» که عالم روشنفکر سوسیالیست باید به درون طبقه کارگر ببرد و در پرتو آن کارگران را تعلیم دهد. سرانجام، این سوسیال دموکراسی دولت (۲۴) را الگو و سرمشق خود قرار می‌دهد و نه موضوع نقد و نفی.

با این که در آن دوران، سوسیال دموکراسی آلمان و رهبرانش از لحاظ نظری، سازمانی و عملی سرمشقی برای همه‌ی سوسیالیست‌ها به شمار می‌آیند، اما ویژگی اصلی جنبش سوسیالیستی اروپا، اختلاف و

مارکس، ۱۸ برومرلوئی بناپارت به فارسی، ترجمه باقر پرهام، ناشر مرکز، ۱۳۸۲
5- Marx, Critique du programme de Gotha Oeuvres choisies, Ed. Progrès, 1978 tome 3
6- Karl Kautsky, Les trois sources du marxisme, l'oeuvre historique de Marx, Spartacus, 1969.
7- Karl Kautsky, Die Diktatur des Proletariats,
 کارل کائوتسکی، دیکتاتوری پرولتاریا، مجموعه مقالات، برگردان به فارسی: منوچهر صالحی.

8- Rosa Luxemburg, Réforme sociale ou Révolution, Grève de masse, Parti et syndicat
 Edition Découverte, 2001.
9- Rosa Luxemburg, Ecrits politiques sur la Révolution russe, 1917-1918, Découverte 2002.
10- Eduard Bernstein, in *Dictionnaire critique du Marxisme*, Georges Labica- Gérard Bensussan.
11- Hannah Arendt, Le système totalitaire, Ed. Seuil, Paris, 1972.
12- Hannah Arendt, Qu'est-ce que la politique?, Ed. Seuil, Paris, 1995.
13- Hannah Arendt, Journal de pensée, Seuil, Paris 2005.
14- Arendt/Jaspers, Correspondance (1926-1969), Ed. Galilée, Paris, 1993.
15- Jacques Derrida, Spectres de Marx, Galilée, Paris, 1993.
 ژاک دریدا، اشباح مارکس، فصل سوم این کتاب: فرسودگی ها، تصویر جهانی که سن نامارد، توسط شیدان وثیق به فارسی برگردانده شده است: در طرحی نو (شورای موقت سوسیالیست های چپ ایران) شماره های ۹۶-۹۷ فوریه ۲۰۰۵ و هم چنین در تارنمای نیلگون.

16- Jacques Derrida, Marx & Sons, PUF, Paris, 2002.
17- Cornelius Castoriadis, Sur la politique de Platon, Ed. Seuil, Paris 1999.
18- Pierre Bourdieu, Raisons pratiques sur la théorie de l'action, Ed. Seuil, Paris, 1994.
19- Pierre Bourdieu, Interventions, Science sociale et action politique, 1961-2001 Ed. Agone.
20- Antonio Negri, Kairos, Alma Venus, multitude, Ed. Calmann-Lévy, 2001.
21- Miquel Abensour, Hannah Arendt contre la philosophie politique, Ed. Sens & Tonka, 2006.

یادداشت‌ها:

۱- پرسش‌های تارنمای دفتر تحکیم وحدت: با سلام

دلیل اصلی طرح این پرسش‌ها از حضرت‌عالی این است که چپ در ایران دوباره در حال پا گرفتن است اما متأسفانه به جای تجدید نظر در گذشته، دوباره به همان قرائت لنینیستی از سوسیالیسم رجوع کرده است. با توجه به این که شما خود را "چپ دمکرات و جمهوریخواه" می‌دانید، بسیار لطف خواهید کرد اگر در روشن شدن زوایائی از این بحث که هم اکنون در درون جنبش دانشجویی ایران در جریان است کمک نمائید. نکات اساسی مد نظر ما در پرسش‌های ۳، ۴، ۵، ۶، ۷ مطرح شده‌اند.

- ۱- به طور خلاصه، سوسیال دمکراسی چیست؟
- ۲- سوسیال دمکراسی ریشه در اندیشه‌های چه متفکرانی دارد؟ سوسیال دمکراسی امروزی بیشتر به اندیشه‌های کدام متفکران شبیه است؟ برنشتاین، کائوتسکی، گیدنز.....؟
- ۳- ریشه‌های تاریخی سوسیال دمکراسی در ایران کدام است؟
- ۴- آیا ما در ایران نظریه پرداز یا حزب سوسیال دمکراتی داشته‌ایم؟
- ۵- با توجه به این که تقریباً تا مدت‌ها هیچ اثری از پدران سوسیال دمکراسی در ایران ترجمه نشده بوده است، منابع نظری سوسیال دمکراسی ایرانی چیست؟
- ۶- نسبت سوسیال دمکراسی و مذهب چیست؟ آیا سوسیال دمکراسی مذهبی ممکن است؟
- ۷- با توجه به فرومایگی فرهنگی و طبع مذهبی اقشار فرودست در ایران سوسیال دمکراسی در ایران چه آینده‌ای دارد و اصولاً پایگاه طبقاتی سوسیال دمکرات‌ها در ایران کجاست؟
- ۲- چندگانگی برابر با Pluralité, Pluralisme, Multitude
- ۳- ائتلاف برابر با Alliance
- ۴- مارکس هیچ‌گاه نه خود را سوسیال دموکرات خواند و نه مارکسیست. انگلس در دهه‌ی آخر عمرش نقش تئوریک فعالی در رابطه با حزب سوسیال دموکرات آلمان ایفا کرد، اما او نیز هیچ‌گاه به عضویت این حزب در نیامد.
- ۵- اجتماعی برابر با Social
- ۶- دموکراسی: از دو کلمه‌ی یونانی تشکیل شده است: دِموس یعنی مردم و کراتوس Kratos یعنی نیرو، توانمندی، قدرت.
- ۷- مارکس، هیچ‌دهم برومر لوئی بناپارت، آثار منتخب به زبان فرانسه، فصل سوم، ص ۴۴۰.

تفرق بر سر تئوری و عمل است. این اختلاف‌ها آن چنان‌اند که در سال ۱۸۹۸، هنگام تشکیل **بین‌الملل دوم** در کنگره پاریس، شکل ساختاری نامتمرکز و فدراتیوی از احزاب ملی مستقل اتخاذ می‌شود. در حالی که بین‌الملل اول (کارگری) جنبشی متمرکز از اتحادیه‌های زحمتکشی بود، بین‌الملل دوم (سوسیال دموکرات) ائتلافی غیر متمرکز از احزاب مستقل سوسیالیستی است. با این حال، دیری نمی‌گذرد که حتا این شکل از ائتلاف احزاب نیز، در پیچ و خم پیشامد (۲۵) و حوادث تاریخی از هم می‌پاشد. ابتدا مسأله‌ی رفرم یا انقلاب (روزا در برابر برنشتاین) (۱۸۹۰) و سپس جنگ ملی یا امپریالیستی (۱۹۱۴) سوسیال دموکراسی را به چند گروه و شاخه تقسیم می‌کند.

اما در این میان، مهم‌ترین و بزرگترین شکاف در پی انقلاب اکتبر (۱۹۱۷) رخ می‌دهد. هنگامی که طرفداران این انقلاب راه خود را از سایر سوسیالیست‌ها جدا کرده، احزاب کمونیست را ایجاد می‌کنند، احزابی که به‌شعبه‌ای از کمیترون (بین‌الملل سوم (۱۹۱۹)) تحت رهبری و مرجعیت حزب کمونیست شوروی در می‌آیند. اکنون با گذشت بیش از هشتاد سال از آن انشعاب تاریخی و تأمل بر آن چه رفت و آمده شد، به راستی در می‌یابیم که گسست «انقلابی» لنینی از رفرمیسم سوسیالیستی (یا سوسیال دموکراتیک)، در جوهر، انشعافی توتالیتر و نافی دموکراسی، آزادی و چندگانگی (پلورالیته) در همه‌ی عرصه‌ها و زمینه‌ها بود.

در غیاب پرولتاریای موعود پارادیکم مارکسی در مانیفست، در شرایطی که طبقه کارگر صنعتی نه به اکثریت عظیم در می‌آید، نه به اتحاد و یگانگی موهوم و تخیلی می‌رسد و نه به شکل حزب آگاه سیاسی مبدل می‌شود، «راه حل» لنینی چه بود؟ تحقق پارادیکم مانیفست! اما نه به دست آن طبقه‌ی اکثریت عظیم و متشکل و آگاه و متحد مورد نظر مارکس که وجود واقعی نداشت، بلکه توسط گروهی که به «وکالت» ادعائی از کارگران قدرت را به تصرف بلامنازع خود در آورد. بدین‌سان، اراده‌ی جبری و نظامی حزب (و سپس یک نفر در رأس آن) به جای اراده‌ی آزاد کارگران و تمام مردم می‌نشیند. یگانه‌گرایی به‌جنگ چندگانگی در همه‌ی عرصه‌ها می‌رود. دیکتاتوری تام و تمام حزب و سپس یک نفر در رأس آن، به نام سوسیالیسم، بر تمام جامعه مستولی می‌شود.

نتیجه این که از دل سوسیال دموکراسی چندگانه، دموکرات و لائیک، موجود تمامت خواهی به دنیا می‌آید که مهدویت (مسبحا باوری (۲۶)) «حزب راهبر» را جایگزین مهدویت «پرولتاریا» می‌کند که خود آیین مهدویت پرولتاریا نیز در حقیقت چیزی جز برگردان زمینی و سکولار مهدویت دینی نبود.

بازمانده در شماره آینده

کتاب‌نامه‌ی کوتاه. به‌مناسبت پاره‌ای از بحث‌های طرح شده در این نوشتار، آثار و تألیفاتی را به‌عنوان چند نمونه می‌آوریم که بی‌شک بسیار مختصر و ناقص‌اند. بیشتر آن‌ها جزو کلاسیک‌ها و به زبان خارجی هستند. برخی از آن‌ها به‌فارسی نیز برگردانده شده‌اند ولی نگارنده از کم و کیف این ترجمه‌ها اطلاعی ندارد. در مورد تاریخ جنبش سوسیال دموکراسی در ایران، علاوه بر اسناد تاریخی جمع آوری شده از دیر باز به‌همت آقای خسرو شاکری، می‌توان، از جمله، به‌نوشته‌ها و خاطرات خلیل ملکی (که توسط آقای همایون کاتوزیان جمع‌آوری شده) رجوع کرد. یکی از تازه‌ترین بررسی‌ها درباره‌ی /جتماعیون عامیون توسط آقای ماشاء‌الاه آجودانی در کتاب مشروطه‌ی ایرانی (نشر اختران، ۱۳۸۲، ص ۴۱۱-۴۴۲) صورت گرفته که به‌رغم برخی یکجانبه‌نگری‌ها، درخور توجه و تأمل است.

- 1- **Aristote, Ethique de Nicomaque**, Jean Voilquin, Flammarion, 1965 Paris. *ارسطو، اخلاق نیکوماخوس*، محمد حسن لطفی، تهران، طرحی نو، ۱۳۷۸
- 2- **Pascal, Les pensées** Ed. Pocket, collection Agore, 2003.
- 3- **Marx- Engels, Manifeste du parti communiste** Oeuvres choisies, Ed. Progrès, 1978 tome 1
- مارکس - انگلس، *مانیفست حزب کمونیست* چاپ یکن، ۱۹۷۲
- 4- **Marx, Le 18 Brumaire de Louis bonaparte**, Oeuvres choisies, Ed. Progrès, 1978 tome 2

چنین فرآورده‌هایی همیشه با کیفیت و کمیت ضروری تولید شوند، زیرا تولید کارخانه‌های کمکی باید در خدمت تأمین نیازهای کارخانه اصلی قرار گیرد.

از زمان پیدایش اتحادیه‌های کارفرمایان لحظه دیگری را نیز باید مورد توجه قرار داد. کارفرمایان در پی بدست آوردن مازاد سود کارخانه‌های خود هستند، امری که باری بر دوش کارخانه‌های دیگر می‌شود که با فرآورده‌های آن کارخانه‌ها کار می‌کنند. چنین باری از دوش کارخانه‌هایی برداشته خواهد شد، که خود صاحب کارخانه‌هایی هستند که فرآورده‌های‌شان را خود مورد استفاده قرار می‌دهند. آنها می‌توانند مازاد سودی را که کارتل‌ها و یا تراست‌ها از آن خود می‌سازند، پس‌انداز کنند، آنرا در جیب خود بریزند و یا آن که به‌همان نسبت بهای فرآورده‌های خود را ارزان‌تر سازند و باین ترتیب رقیبان خود را شکست دهند.

این امر اما تا حد زیادی در تناقض با شرایط تقسیم کار قرار دارد که سبب شده است تا آن‌چه که در گذشته در یک روند تولید یکسان و در یک کارخانه بوجود می‌آمد، اینک به‌چند بخش از روند تولید بدل گردد و هر یک از آن در کارخانه مستقلی تولید شود.

امتیاز تقسیم کار و تخصص آشکار است، اما پیش‌شرط هر تقسیم کاری در یک کارخانه منوط به‌گسترش بازار است. هر اندازه کارخانه‌های یک شاخه تولید در کلیت خود کوچک باشند، به‌همان اندازه نیز مصرف ابزار تولید هر یک از کارخانه‌ها اندک خواهد بود و در عوض تعداد کارخانه‌هایی که یک چنین کارخانه‌ای برای‌شان ابزار تولید بوجود می‌آورد، باید زیاد باشد. فقط یک کارخانه بزرگ در موقعیتی است که می‌تواند حداقل برخی از ابزار تولید خویش را خود تولید کند و یا آن که کارخانه‌هایی را که می‌توانند چنین ابزاری را تولید کنند، به‌زنجیره خود بی‌افزاید.

تازه پس از پیدایش کارخانه‌های بزرگ مدرن تلاش در جهت تجمع کارخانه‌هایی که پس از یک‌دیگر از فرآورده‌های هم استفاده می‌کنند، صورت می‌گیرد و این امر فقط به‌همین کارخانه‌ها محدود خواهد ماند.

آن‌چه که در حال حاضر در مورد کارخانه‌های (شرکت‌های) سرمایه‌داری صدق می‌کند، بطور حتم در مورد آن بخش از کارخانه‌های (شرکت‌های) اجتماعی‌شده نیز صادق خواهد بود که نه به‌صورت انفرادی، بلکه به‌مثابه شاخه‌ای از صنایع اجتماعی گشته‌اند و نه فقط دارای مدیریت واحدی‌اند، بلکه هم‌چنین به‌یک مالک، یعنی به دولت (و یا به‌شهرها و روستاها) تعلق دارند.

بر این مبنی تلاش در تحقق پر صرفه تجمع عمودی که امکانات گسترده‌ای را در اختیار آن بخش از کارخانه‌ها قرار می‌دهد، از نیروی خارق‌العاده‌ای برخوردار می‌گردد. این امر نه فقط سبب رنجور گشتن [این کارخانه‌ها] نخواهد شد، بلکه حتی موجب نیرومند شدن‌شان می‌گردد، زیرا ارتباط تنگاتنگ شاخه‌های تولیدی مختلف با هم سبب می‌شود تا اجتماعی سازی هر یک از آنها دشوار گردد.

بطور مثال کارخانه‌های ذوب آهن بطور گسترده‌ای به‌کیفیت خوب زغال‌سنگ و بهای ارزان آن وابسته‌اند. این امر سبب شد تا بسیاری از کارخانه‌های ذوب آهن معادن زغال‌سنگ خود را خریداری کنند که آنها را معادن ذوب آهن می‌نامند. در رابطه با اجتماعی سازی معادن زغال‌سنگ این پرسش مطرح است: آیا باید معادن ذوب آهن را نیز اجتماعی ساخت؟ اما کسی که به‌این پرسش پاسخ مثبت می‌دهد، به‌سادگی باید نتایج این تصمیم خود را بپذیرد: چرا باید فقط به‌زغال‌سنگ بسنده کرد و همراه با معادن ذوب آهن، صنایع ذوب آهن را نیز اجتماعی نساخت؟ آلفونس هورتن Alfons Horten ضروری می‌داند که نباید فقط زغال‌سنگ را اجتماعی ساخت و بلکه باید [صنایع] زغال‌سنگ، آهن و فولاد را با هم اجتماعی ساخت. با این حال او اجتماعی سازی یک‌باره یک‌چنین حوزه تولیدی غول‌آسایی را غیرممکن می‌داند. او برخلاف بسیاری از پیشنهادها نمی‌خواهد این شاخه‌های تولیدی را یکی پس از دیگری اجتماعی سازد و بلکه در وهله نخست خواهان اجتماعی سازی ۱۰ تا ۱۵٪ یک‌باره [صنایع] زغال‌سنگ، آهن و فولاد است (۱۲۷).

البته چنین پیشنهادی را نمی‌توان بطور اصولی از همان آغاز رد کرد. کارشناسان باید آشکار سازند که چنین پیشنهادی دارای

- ۸- جنبش اجتماعی برابر با Mouvement social
- ۹- ارسطو Aristotle در اخلاق نیکوماخوس، نگاه کنید به کتاب نامه.
- ۱۰- حقیقی برابر با vrai, véritable
- ۱۱- امر عمومی برابر با Choses publiques
- ۱۲- هانا آرنست در Journal de pensée نگاه کنید به کتاب نامه.
- ۱۳- یگانگی برای برابر با Uniformisme, Unique
- ۱۴- مانیفست حزب کمونیست، نگاه کنید به کتاب نامه.
- ۱۵- دو قطبی شدن برابر با Polarisation
- ۱۶- هنگام نگارش مانیفست در دسامبر ۱۸۴۷ - ژانویه ۱۸۴۸ مارکس ۳۰ سال و انگلس ۲۸ سال داشت.
- ۱۷- مدل مفهومی برابر با Modèle conceptuel
- ۱۸- انجمن بین‌المللی زحمتکشانشان یا بین‌الملل کارگری اول : Association internationale des travailleurs (AIT)
- ۱۹- پی ار ژوزف پرودُن ۱۸۰۹-۱۸۶۵: Pierre Joseph Proudhon 1809-1865
- ۲۰- فردینان لاسال ۱۸۲۵-۱۸۶۴: Ferdinand Lassalle 1825-1864
- ۲۱- میخائل باکونین ۱۸۱۴-۱۸۷۶: Mikael Bakounine 1814-1876
- ۲۲- ژوسپ مازینی ۱۸۰۵-۱۸۷۲: Giuseppe Mazzini 1805-1872
- ۲۳- حزب کارگری سوسیال دموکرات آلمان به رهبری ویلهلم لیبکنخت Wilhelm Liebknecht و اوگوست بیل Auguste Bebel
- ۲۴- دولت برابر با Etat, State
- ۲۵- پیشامد احتمالی برابر با contingence
- ۲۶- مسیح‌باوری برابر با Messianisme

انقلاب پروتری ...

لیکن مصرف‌کنندگانی که در کارخانه‌های اجتماعی‌شده حرفی برای زدن دارند، در برابر آن مقاومت نشان خواهند داد.

اما چون باید با این احتمال حساب کرد، در نتیجه از میان برداشتن رقابت می‌تواند برای جامعه بدون زیان انجام گیرد، در حالی که در تولید سرمایه‌داری با نابودی رقابت عاملی از میان برداشته می‌شود که دستاورد آن تکامل نیروهای مولده می‌باشد و بدون آن زیان‌های سرمایه‌داری به عرش می‌رسد.

کارخانه‌های (شرکت‌های) اجتماعی شده باید رقابت را از میان بردارند، اما نه به‌این خاطر که بتوانند مصرف‌کنندگان را به‌سود تولیدکنندگان بچاپند، بلکه به‌این دلیل که مبارزه رقیبان در بازار سبب ابتکار شخصی در روند گردش کالاها می‌گردد، امری که به‌بهترین وجهی سبب رشد مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و فرآورده‌ها گردید و آن‌گونه که دیدیم، این امر یکی از نقطه‌های ضعف کارخانه‌های اجتماعی شده را نمودار می‌سازد. البته این امر هر چند در تضاد با امر اجتماعی شدن قرار ندارد، اما در تضاد است با اجتماعی سازی، آن‌هم از طریق رقابت. بهتر آن است که اجتماعی سازی از جایی آغاز شود که در نتیجه تکامل سرمایه‌داری رقابت از بین رفته است، و گرنه آنجا که هنوز رقابت وجود دارد، کارخانه‌های اجتماعی شده باید در موارد استثنائی تلاش کنند تا کارخانه‌های خصوصی که با آنها رقابت می‌کنند، به‌حوزه اجتماعی سازی کشیده شوند.

در کنار این تجمع افقی چنین به‌نظر می‌رسد که تجمع عمودی نیز از اهمیت زیادی برخوردار است.

با توجه به‌تقسیم کار گسترده کنونی به‌ندرت می‌توان تولید یک فرآورده را به‌یک کارخانه محدود ساخت. ماده خام بسیاری از فرآورده‌ها باید از یک سلسله کارخانه‌ها بگذرد تا برای مصرف نهائی آماده شود. هر یک از کارخانه‌هایی که در این سلسله مراتب قرار دارند، نسبت به کارخانه‌ای که پیش از آنها قرار دارد و یا این که به برخی از فرآورده‌های چنین کارخانه‌ای و یا آنچه که در مرحله پیشین تولید کرده است، نیازمندند، به‌مثابه مصرف‌کننده و کارخانه‌های پیشین به‌آنها به‌مثابه تولیدکننده می‌نگرند که روبه‌روی هم قرار می‌گیرند.

بهترین حفاظت از منافع عام مصرف‌کنندگانی که خود صاحب ابزار تولید فرآورده‌هایی هستند که خود مصرف می‌کنند، شبیه به‌وضعیت مصرف‌کنندگان مولد است. هرگاه کارخانه‌ای اشیائی را تولید کند که خود مصرف می‌کند، یا آن که صاحب کارخانه‌ای صاحب کارخانه‌هایی باشد که چنین اشیائی را تولید می‌کنند که او خود نیز مصرف می‌کند، مطمئناً چنین کسی خواستار آن است که

کارکردی سودمندانه است. اما این پیشنهاد تا کنون با استقبال زیادی روبرو نگشته است.

با این حال یک نکته روشن است: اجتماعی سازی زغال سنگ در بطن خود تمایل به اجتماعی سازی آهن را به همراه دارد.

در مورد شاخه دیگری از کارخانه‌ها در رابطه با اجتماعی سازی تمایل مشابهی صدق می‌کند: یعنی از جانب راه آهن. راه آهن مصرف کننده نیرومند آهن، ریل‌ها، تراورس راه آهن و غیره است و در نتیجه کار و سودآوری اش وابسته به کیفیت و بهای فرآورده‌های آهنی است، بطوری که اجتماعی سازی تولیدات آهنی سبب خواهد شد تا بار قابل لمسی از دوش راه آهن برداشته شود. عدم تلاش حکومت‌های بورژوازی در جهت اجتماعی سازی راه آهن دولتی خود نخست مربوط می‌شود به هدایت اقتصادی بوروکراسی دولتی که تاکنون با نتایج خوبی همراه نبوده است و دو دیگر آن که در بیشتر دولت‌های سرمایه‌داری صنایع سنگین همراه با [صنایع] زغال سنگ نیرومندترین قدرت را تشکیل می‌دهند. زغال سنگ و آهن و هم چنین راه آهن (در فرانسه، انگلستان و امریکا) کانون‌های اصلی سرمایه‌داری‌اند. هرگاه این‌ها را از [سرمایه‌داری] بگیرند، در آن صورت قدرت کانون‌های مالی درهم خواهد شکست. با آن که زمان درازی از دولتی شدن راه‌های آهن در آلمان و اتریش می‌گذرد، واقعه‌ای که همراه با مقاومت سرمایه‌داران بود، لیکن این امر به سبب قدرت پرولتاریا رخ نداد و بلکه باید تحقق آن را به حساب ارتش گذاشت که به این ابزار برای پیشبرد برنامه‌های جنگی خود نیازمند بود و در آن هنگام نیرومندتر از سرمایه‌داران بود. در سال‌های هفتاد سده پیشین که در پروس راه‌های آهن خصوصی دولتی شدند، سرمایه هنوز دارای نیروی کنونی خود نبود. در دیگر دولت‌ها اندک بودن سودآوری راه آهن که نتیجه عقب‌ماندگی اقتصادی بود، سبب شد تا در بیشتر این دولت‌ها از همان آغاز راه‌های آهن به مثابه راه آهن دولتی بوجود آیند. لیکن در بیشتر سلطنت‌های نظامی سرمایه بزرگ با راه آهن دولتی آشتی کرد، زیرا که به نظامی‌گری آن نوع احترام می‌گذاشت که انگلیس و امریکا لااقل بدان نیازمند نبودند.

اینک در آلمان، آن‌هم پس از زیان‌های جنگ جهانی که در نتیجه آن راه آهن هر گونه اهمیت نظامی خود را از دست داده است، سرمایه کلان جرأت کرده است تا دگربار به راه‌های آهن دست یابد. اینک کارگران باید با دلایل غیرنظامی از مالکیت دولت بر راه آهن پشتیبانی کنند.

هرگاه به اجتماعی سازی راه آهن، اجتماعی سازی زغال سنگ را اضافه کنیم، در آن صورت باید در پی آن [صنایع] آهن را نیز اجتماعی کنیم. در این حوزه برای اجتماعی سازی نبردهای سرنوشت ساز رخ خواهند داد.

برای تحقق [اجتماعی سازی] به قدرت کلان سوسیال دمکراسی در دولت نیازمندیم. تا زمانی که کارگران پراکنده‌اند و تا زمانی که حکومت‌های ائتلافی در دستور کار قرار دارند، نمی‌توان انتظار اجتماعی سازی [صنایع] زغال سنگ و آهن را داشت.

برای راندن سرمایه‌داران از حوزه‌های سلطه‌شان خواهان خشونت توده‌ای و سلب مالکیت بدون غرامت Konfiskation نیستیم. اما سخن بیهوده‌ای است، هرگاه [اجتماعی سازی] را از سوسیال دمکراسی‌ای مطالبه کنیم که هنوز از قدرت برتر در دولت برخوردار نیست، یعنی هنوز از اکثریت تعیین کننده مردم و از اعتماد به وجود آمده آنان بهره‌مند نیست.

پرولتاریا باید بیشتر قدرت خود را در انگلستان و امریکا صرف گرفتن [صنایع] آهن و زغال سنگ و هم چنین راه‌های آهن از سرمایه‌داران سازد. هرگاه این امر تحقق یابد، باز در آن صورت مطمئناً برای پیشبرد اجتماعی سازی تک‌تک کارخانه‌ها (شرکت‌ها) با دشواری‌های اقتصادی بزرگی روبرو خواهیم شد. لیکن با این حال سرنوشت اجتماعی سازی به مثابه مشکل قدرت Machtfrage تعیین شده است.

هرگاه اجتماعی سازی در سه حوزه فوق از نقطه نظر اقتصادی موفقیت آمیز باشد، در آن صورت در دولتی که پرولتاریا قدرت را در دست دارد، نمی‌توان از پیشرفت اجتماعی سازی جلوگیری کرد.

می‌توان نتیجه گرفت که در آن صورت [صنایع] آهن و راه‌های آهن به بازسازی عمودی خود ادامه خواهند داد، که [صنایع] تولید آهن آن بخش از [صنایع] را که از آهن استفاده می‌کنند را بخود ضمیمه خواهد ساخت و راه آهن در پی آن خواهد بود که لوکوموتیوها و واگن‌های راه آهن را در آن چنان کارخانه‌های دولتی تولید کند که استقلال خود را نباید از دست دهند. برای کش ندادن بیش از اندازه چنین تصویری از آن دست برمی‌داریم که بگوئیم اجتماعی سازی راه‌های آهن برقی شده و نیز دولتی شدن نیروگاه‌های آبی سبب چه نیروی محرکه‌ای خواهند شد.

هرگاه راه آهن‌ها به مثابه شرکت‌های اقتصاد اجتماعی از روحیه سوسیالیستی برخوردار شوند، در آن صورت کارکنان آنان فراتر از آن خواهند رفت. پوشیدن اونیفورم برای یک رده از کارکنان راه آهن که باید برای مسافرین به مثابه [کارکنان راه آهن] قابل شناسائی باشند، ضروری است. خوب خواهد بود که تأمین این اونیفورم‌ها را به شرکت‌های خصوصی واگذار نکرد و بلکه آن را به عهده سندیکای لباس‌دوزان (خیاط‌ها) نهاد که می‌تواند در این رابطه کارکرد یک رسته، یعنی یک رسته سوسیالیستی را بر عهده گیرد.

چون ادامه کار بر روی [زغال] بدون شیمی ممکن نیست، در نتیجه بخش زغال سنگ ما را به حوزه صنایع شیمی می‌رساند.

در مورد اجتماعی سازی‌ها در حوزه شهر و روستا نیز جز این نخواهد بود. اجتماعی سازی کارگاه‌های نان به حوزه آسیاب‌هایی ختم می‌شود که به [نانوایی‌ها] آرد می‌فروشند. و از آنجا به تبدیل بازرگانی آرد با مصرف کنندگان شخصی به نهادی متعلق به شهر و روستا و یا به تعاونی مصرف یک گام بیشتر فاصله نیست. بدیهی است که ترمادهای شهری متعلق به شهرها و هم چنین راه آهن دولتی خریدار فرآورده‌های تولید شده در کارخانه‌های نورد و واگن سازی‌های دولتی خواهند بود.

آنجا که نیازهای یک شرکت شهری کمتر از مقداری است که با آن بتوان ادامه فعالیت یک کارخانه را تضمین کرد، در آن صورت ضروری است که شرکت‌های مشابه شهری و روستائی را در اتحادیه‌ای متشکل ساخت تا برایشان کارخانه‌ای اجتماعی شده که متعلق به دولت و یا به اتحادیه شهرها و روستاها است، تولید کند. در این رابطه می‌توان از صنایع برق نام برد. دولتی سازی صنایع برق پیش شرط راه‌اندازی راه آهن‌های برقی است.

با توجه به مناسبات موجود بدیهی است که شهرها و روستاها تأمین نیاز اونیفورم‌های خود را به رسته لباس‌دوزان (خیاط‌ها) بدهند. در یک رژیم پرولتری یکی از مهم ترین وظائف شهرها و روستاها به حوزه خانه سازی (آپارتمان سازی) مربوط می‌شود. به این نکته تا کنون در چند جا اشاره کرده‌ایم که شهرها و روستاها مجبور خواهند شد به رسته بناها به مثابه یک شرکت بنگرند و مسئولیت خانه سازی متعلق به شهرها و روستاها را تحت شرایط معینی به آنها واگذارند. هم چنین به این نکته اشاره کردیم که در این راستا باید کارخانه‌های سمنت، آجر و سفال و غیره به مالکیت شهرها و یا دولت درآیند.

در کنار مسکن، اجتماعی سازی بهداشت یکی از مهم ترین وظائف رژیم سوسیالیستی را تشکیل می‌دهد، زیرا حل این مشکل فقط به مزدبگیران محدود نمی‌شود و بلکه در خدمت تمامی توده بزرگ مردم است. حل این مشکلات سبب می‌شود تا سازمان‌های بهداشت همگانی فروش دارو به اشخاص را نیز به کارکردی اجتماعی بدل سازند تا بتوان به جبار و جنجال انحصار خصوصی داروخانه‌ها که توسط دولت بوجود آمده است، پایان دهد. از سوی دیگر با این اقدام، بر حسب امکانات تلاش برای اجتماعی سازی کارخانه‌های داروسازی آغاز می‌شود، امری که به تلاش در جهت اجتماعی سازی صنایع شیمیائی منجر خواهد شد.

سومین وظیفه بزرگی که از سیادت پرولتری، آن‌هم نه فقط در ارتباط با منافع مزدبگیران، بلکه در رابطه با خواست‌های اکثریت بزرگ خلق ناشی می‌شود، ارتقاء سطح فرهنگ عمومی از طریق توسعه و بهترسازی نهادهای آموزش و پرورش است. همان‌طور که اشاره کردیم، این کار ضروری می‌سازد تا ابزار تدریس را در اختیار شاگردان قرار دهیم و حتی چنین ابزاری را برای ارتقاء فرهنگ بزرگ سالان، به آنها نیز بدهیم، امری که در مورد آن توافق همگانی

وجود دارد. اختلاف نظر میان مردم و به‌طور مثال اختلافات سیاسی و اقتصادی را نمی‌توان با گسترش مواضع دولتی از میان برداشت. در سال ۱۸۶۹ مارکس در بحثی که در شورای کل بین‌الملل درباره آموزش و پرورش انجام گرفت، چنین توضیح داد:

«در مدارس ابتدائی و حتی در مدارس عالی نباید اقتصاد سیاسی و دین را تدریس کرد، این امور را باید به‌بزرگسالان واگذار کرد تا این حوزه‌ها را بی‌آموزند؛ چنین آموزشی را نباید در مدارس، بلکه باید در تالارهای سخنرانی آموخت. در مدارس فقط جای علوم طبیعی، فقط حقایقی است که از هرگونه پیش‌داوری‌های حزبی مستقل هستند و آنها را فقط بیک‌گونه می‌توان تعبیر کرد» (۱۲۸).

برای بلشویسم امری عادی است که نه فقط کمونیسم را توسط نهادهای دولتی به‌مثابه دین دولتی در مدارس و رسانه‌ها موعظه کند، بلکه هم‌چنین در حوزه‌های قدرت خود هر نظری را که با نظر [رسمی] انطباق ندارد، اصولاً به‌سختی نامطلوب بنمایاند. یک‌چنین روشی در مورد حاکمانی قابل فهم است که بر مبنای وهم ابتدائی خویش می‌پندارند که خدا حقیقت مطلقی را به آنها وحی کرده است. اما در مورد کسانی که مدعی پیروی از علوم مدرن هستند، چنین ادعائی ننگ آور است.

هر اندازه نیز در مورد دانش و هنر جدال وجود داشته باشد، لیکن خوشبختانه گنج بزرگی از کارآئی‌ها موجودند که در مورد آنها یا هیچ‌گونه مشاجره‌ای وجود ندارد و یا آن‌چنان بر اندیشه مدرن سلطه دارند که هیچ‌کس بدون آگاهی از آنها نمی‌تواند به آن‌چنان درجه‌ای ارتقاء یابد. بطور مثال: با آن که در مورد گوتته و آثار او نظرات متفاوتی وجود دارند، با این حال هیچ آلمانی بدون خواندن یکی از آثار او آدمی فرهنگی تلقی نخواهد شد.

این وظیفه نهادهای آموزشی دولتی و شهرها و روستاها خواهد بود که نوشت‌افزار و کتاب‌های درسی و ادبیات کلاسیک را بدون دریافت هرگونه تاوانی در اختیار کسانی قرار دهد که می‌خواهند در این نهادها آموزش بیابند.

دولتی که نسبت به سود شخصی احترام خرافاتی نمی‌نهد، بدیهی است که خواهد کوشید یک‌چنین نیاز غول‌آسائی را توسط نهادهای تولیدی اجتماعی شده خودی تأمین کند. هرگاه توجه کنیم که مصرف کنونی کاغذ نهادهای دولتی و شهری و روستائی تا چه اندازه زیاد است، روشن است که افزایش حجم مصرف آنها سبب خواهد شد تا با توجه به مقاصد اجتماعی آن، صنایع تولید کاغذ را اجتماعی سازیم.

در کنار این همه البته به‌تعداد کنونی اتحادیه‌های مصرف که برای خود تولید می‌کنند، افزوده خواهد شد. و بیشتر از همه این [اتحادیه‌ها] خواهند بود که می‌توانند فرآورده‌های اقتصادی نهادهای دولتی و شهری و روستائی را برای مصرف شخصی در اختیار افراد قرار دهند.

به این ترتیب در دولت سال به‌سال به‌شبکه تولید سوسیالیستی برای برآورده ساختن نیازهای مردم افزوده و به‌همان نسبت نیز حوزه تولید سرمایه‌داری محدودتر خواهد شد و هم‌چنین افزایش فشار اقتصادی و رقابتی تولید اجتماعی شده در بازار کار سبب خواهد شد تا تولید [سرمایه‌داری] هر چه بیشتر مجبور شود تا خود را با شرایط کاری که کارخانه‌های نمونه اجتماعی شده عرضه می‌کنند، تطبیق دهد. در کارخانه‌های سرمایه‌داری دائماً به‌دامنه کارکردها و نقش شوراها کارخانه‌ها افزوده خواهد شد و هم‌چنین سازمان‌های مصرف‌کنندگان می‌توانند تأثیر بیشتری بر آنها نهند و آنها را مجبور سازند تا به‌ضرورت تطبیق خویش با کارخانه‌های اجتماعی شده تن دهند. هم‌گام با آن شفافیت رشدیابنده روند کامل تولید سبب می‌شود تا در رابطه با تولید و مصرف به‌آمارهای دقیق‌تر و کامل‌تر دست یابیم، زیرا نهادهای همگانی که به شاخه‌های تولید اجتماعی شده تعلق دارند، فاقد اسرار تجاری هستند. رشد اقتصاد با برنامه سوسیالیستی همه‌جانبه بر چنین روالی است.

حتی امروز نمی‌شود دید که این تکامل تا چه اندازه به‌درازا خواهد کشید. حتی نمی‌توان با قاطعیت گفت که در آینده تمامی تولید اجتماعی خواهد گشت. بخش بزرگی از فرآورده‌های هنری و

علمی هم‌چنان نتیجه کارکردهای فردی خواهند بود، هر چند که در این حوزه‌ها نیز تقسیم کار و همکاری، یعنی به‌تولید اجتماعی افزوده خواهد شد.

صرف‌نظر از فرآورده‌های فردی شاعران، آهنگ‌سازان، نقاش‌ها و غیره، حتی برخی از کارخانه‌ها با کار مزدوری می‌توانند در درون جامعه‌ای سوسیالیستی پابرجا بمانند. اما این [کارخانه‌ها] باید نسبت به کارخانه‌های کنونی سرمایه‌داری از سرشت دیگری باشند. زیرا این [کارخانه‌ها] فقط می‌توانند در آن بخش از کارخانه‌ها به‌زیست خود ادامه دهند که در آن هر کارخانه‌ای نه به سرمایه‌زادی، بلکه به‌شخصیت خارق‌العاده‌ای در مدیریت خود نیازمند است، شخصیتی که قادر است بر نیروهای یاری‌رسان خویش تأثیر نهد و برای آنها شرایط کار مشابه‌ای را فراهم آورد که در کارخانه‌های اجتماعی شده وجود دارند. پس نه صاحب سرمایه، بلکه شخصیت مدیر سبب می‌شود تا از موقعیت رهبری برخوردار گردد و کمبود [سرمایه] سبب نخواهد شد تا او نتواند کمک کاران خود را هدایت کند.

طی تکامل سوسیالیستی با تجربیات تازه، مسائل نو و امکانات نوینی روبرو خواهیم شد که اکنون از آنها کاملاً بی‌خبریم. این‌ها سبب ارتقاء اشکال تولید گوناگونی خواهد شد که در حال حاضر می‌توانیم آنها را پیش‌بینی کنیم و نتیجه تقسیم کار توسعه‌یافته‌ای‌اند که سرمایه‌داری بر آن استوار است. ما خواهان از بین بردن تضادهای طبقاتی هستیم و نه آن که تولید و مصرف را هم‌شکل سازیم. چنین کاری بازگشت به‌عقب خواهد بود.

طبیعتاً مطلقاً غیرممکن است که بتوان شتاب حرکت اجتماعی سازی در یک کشور را پیش‌بینی کرد. هر اندازه پیشگویی‌های مارکس در رابطه با سویه تکامل درست درآمدند، به‌همان نسبت نیز در رابطه با شتاب آن موجب گمراهی شدند. خیلی چیزها غالباً در تاریخ از تکامل آهسته‌تری برخوردارند تا آن‌چه که در تئوری انتظار آن را داریم، زیرا [تئوری] در موقعیتی نیست که بتواند تقریباً تمامی پیشامدهای غیرمترقبه را از همان آغاز مورد توجه قرار دهد.

به‌هر حال هر اندازه کارگران از بلوغ بیشتری برخوردار باشند، هر اندازه آنها وظائف خود را بهتر درک کنند و نسبت به آنها متعهدتر باشند، به‌همان نسبت نیز اجتماعی‌سازی با شتاب بیشتری می‌تواند متحقق گردد. امروز می‌توان در این زمینه در **شوراهای کارگری کارخانه‌ها** به‌کارهای آغازینی دست زد که آنها را نباید به‌مثابه **مواضع قدرت** در برابر سرمایه درک کرد و یا آن که به‌مثابه ابزاری که بتوان با آن سرمایه را رنجاند، بلکه پیش از هر چیز باید آنرا به‌مثابه **مکتبی** فهمید که بتوان با آن کارگران را با شرائط و شیوه‌های اداره یک کارخانه آشنا ساخت.

در پیش نشان دادیم که شوراهای کارگران کارخانه‌ها و به عنوان نمونه **کارگران [شاغل نزد] شهرها** با دست زدن به‌چه کارهایی می‌توانند ادامه اجتماعی‌سازی را آسان‌تر سازند.

بهمین دلیل نیز دوران آغازین سوسیالیسم وابسته به تأثیر شکرگف کارکرد کنونی شوراهای کارگری کارخانه‌ها و کارگرانی است که [که نزد] شهرها [شاغل هستند]. این امر نه فقط به‌احساس وظیفه، بلکه هم‌چنین به بصیرت اقتصادی [کارگران] وابسته است.

در بالا اشاره کردیم که جهان سرمایه‌داری مکتب خوبی برای پرورش روحیه اجتماعی و هم‌چنین برای کارگران نیست. با این حال مبارزه طبقاتی سبب پیدایش احساس همبستگی نیرومندی، اما فقط در رابطه با مبارزه می‌شود. روحیه اجتماعی می‌تواند در رابطه با هر جامعه‌ای دو چیز متفاوت باشد. مبارزه طبقاتی می‌تواند در رابطه با یک کارگر سبب نیرومند شدن احساس همبستگی او به‌سندیکا شود، در رابطه با کارگر دیگری می‌تواند سبب تقویت احساس همبستگی به‌تمامی طبقه گردد، اما این مبارزه نباید حتماً سبب نیرومندی روحیه اجتماعی نسبت به دولت و شهرها و روستاها گردد. دولت تا اکنون در برابر کارگران به‌مثابه مخالف نمودار شده است. تازه پس از تسخیر دولت است که [کارگران] می‌توانند نسبت به‌دولت روحیه اجتماعی نیرومندی را بوجود آورند. بهمین دلیل نیز در آغاز اجتماعی‌سازی نمی‌توان به‌روحیه اجتماعی کارگران نسبت به‌دولت و شهرها و روستاها و بطور مثال در زمینه اقتصادی فشار زیادی وارد ساخت. مبارزات بزرگ سبب پیدایش شوق سترگ، پهلوانی‌گری و

ایران، و انتخابات هم‌زمان مجلس خبرگان و شوراهای شهر و روستا در ایران.» بند مورد نظر من برخورد به اپوزیسیون ولایت فقیه است. هر چند در باره‌ی مطالب دیگر نیز گفتنی‌هایی وجود دارد.

لحن برخورد در این قسمت در همان ابتدا تعیین می‌شود. گفته می‌شود: «می‌دانیم که تمامی لایه‌های اپوزیسیون رژیم ملاتاریا، هر چند که مدعی است برای تحقق دمکراسی و آزادی و استقلال ایران مبارزه می‌کنند، اما بیکره یک دستی را تشکیل نمی‌دهد و بیشتر لایه‌های سازمانیافته آن که در خارج از ایران بسر می‌برند، برای «زنده ماندن» و در عرصه سیاسی «حضور داشتن» وابسته و خود فروخته گشته‌اند.»

ادعای بزرگی است. «بیشتر لایه‌های... اپوزیسیون در خارج از کشور... خود فروخته گشته‌اند.»

نویسنده‌ی مقاله با «سازمان مجاهدین» آغاز می‌کند که در مورد جنایت‌ها و خیانت‌های آن در میان اپوزیسیون مجادله‌ای نیست. پس از بر شمردن فقره‌هایی از خیانت‌های مجاهدین سردبیر محترم به سراغ «حزب دمکرات کردستان ایران» می‌رود و می‌نویسد: «انشعاب در حزب دمکرات ایران نیز آشکار ساخت همه کسانی که در این حزب سازماندهی شده‌اند، حاضر نیستند در راهی گام نهند که رهبری کنونی این حزب از آن پیروی می‌کند. آقای مصطفی هجری در پی گام نهادن در همان راه رجوی‌ها بود، زیرا می‌خواست بدنه سازمان را در اختیار ابر قدرت آمریکا قرار دهد و در رابطه با خواست‌ها و منافع آن ابر قدرت سیاست و کارکرد روزانه حزب را تعیین کند. تجزیه حزب دمکرات ایران به سه بخش هم‌چنین آشکار ساخت که آن بخش از کردهای ایرانی که خواستار تجزیه ایرانند، بخش ناچیزی هستند و اکثریت بزرگ کردهای ایران هم‌چون شهید دکتر قاسملو خود را ایرانی اصیل می‌دانند و هدفشان نه تجزیه ایران، بلکه تحقق مردم‌سالاری در همه ایالات و استان‌های ایران است.»

این سبک برخورد به مسایل مهمی هم‌چون مسئله‌ی کردستان، «حزب دمکرات»، رهبری آن و سیاست‌ها و اتفاقات درون آن، سبک و روش مرسوم و مورد نظر «طرحی نو» نبوده است و نیست. نویسندگان «طرحی نو»، به‌ویژه اعضای شورا همواره کوشش داشته‌اند دیدگاه‌ها و نظرات خود را با دلیل و استدلال و اگر در موردی ادعایی داشته‌اند، آن را با سند و مدرک مطرح سازند.

سردبیر محترم به‌رهبری «حزب دمکرات» و آقای مصطفی هجری دبیر کل آن عمل مهمی را نسبت می‌دهد و وی را به ارتکاب جرم بزرگی متهم می‌سازد. در این جا سخن بر سر دیدگاه یا نظر یا ارزیابی یک فرد در مورد اعمال فرد یا سازمان سیاسی دیگری نیست. بلکه صریحاً و بدون اما و اگر متهم ساختن رهبری حزب دمکرات و شخص آقای مصطفی هجری به‌خیانت است. ولی نمی‌توان بدون دلیل و مدرک به‌رهبری حزب با سابقه‌ای چون «حزب دمکرات کردستان ایران» نسبت خیانت داد. نه تنها در مورد ایشان، بلکه اساساً به‌هیچ شخصی نمی‌توان بدون داشتن دلیل و مدرک محکم و انکارناپذیر اتهامی و آن هم اتهامی این‌چنین سنگین وارد آورد. حرمت انسانی هر شخصی را باید نگاه داشت. این ادعا که آقای هجری می‌خواسته است بدنه‌ی آن حزب را در اختیار ابرقدرت آمریکا قرار دهد و در رابطه با خواست‌ها و منافع آن ابرقدرت سیاست و کارکرد روزانه‌ی حزب را تعیین کند، چیزی کم‌تر از دادن نسبت خیانت به وی نیست. چنین اتهامی در واقع آقای هجری را به‌عامل نفوذی آمریکا در «حزب دمکرات کردستان ایران» تبدیل می‌کند که مأموریت دارد «حزب دمکرات» را به‌ابزار اجرای سیاست آمریکا در ایران و منطقه تبدیل سازد. برای وارد آوردن چنین اتهامی به‌هر کسی، متهم‌کننده باید اسناد و مدارک محکم و انکارناپذیری در اختیار داشته باشد. اما سردبیر محترم هیچ مدرک و سندی در این باره ارائه نمی‌دهد.

نه اعلامیه‌های رهبری حزب دمکرات و نه سخنرانی آقای هجری در سنای آمریکا و برخی حرف‌ها و مواضعی که در آن سخنرانی آمده است و موارد مشابه، سند و مدرک محکم و کافی برای وارد آوردن چنین اتهامی است. من هم با آن مسایل موافق نیستم و آن حرف‌ها و آن مواضع را حرف‌ها و مواضع بسیار نادرستی می‌دانم و به آن‌ها انتقاد و اعتراض دارم. ولی ادعا نمی‌کنم که ایشان قصد خیانت داشته و دارد، زیرا شرط خیانت آگاهی بر آن است. فرد خیانت‌کننده

جانبازی‌های بی‌دریغ می‌شوند. در عوض یک‌نواختی سنگین کار شغلی روزانه نمی‌تواند سبب زایش فضیلت‌های بزرگ گردد.

بلشویک‌ها بخاطر مارکسیسم ویژه‌شان کوشیدند با کوبیدن بر طبل اخلاق کمبود روحیه اجتماعی کارگران در روند تولید را جبران کنند. البته این تلاش به‌هیچ‌وجه از تأثیری ماندنی برخوردار نبود. آنها پس از آن به کار اجباری روی آوردند. برای این انقلابیون هم‌چون فیلیسترها (۱۲۹) شعارهای اخلاقی و پلیس ابزاری هستند که با آنها می‌توان فضیلت را بوجود آورد.

هر چند که موفقیت اجتماعی‌سازی تا حد زیادی به‌درجه بالای روحیه اجتماعی کارگران مربوط می‌شود، با این حال این امر به‌عوامل دیگری نیز وابسته است که آنها را نمی‌توانیم به‌دلخواه خود بوجود آوریم. آنچه که ما سوسیالیست‌ها می‌توانیم در این رابطه انجام دهیم، ترویج بصیرت اقتصادی در میان کارگران است.

بواسطه تفکر نظامی، بوسیله پر بهاء دادن به‌چنین اندیشه‌هایی که قدرت بدان نیازمند است، متأسفانه تلاش در چنین سویه‌ای هم در جهان بورژوازی و هم در دنیای پرولتری به‌عقب رانده شده است. به‌همین دلیل نیز این امر نمایانگر بیهودگی انشعاب چه در بلشویسم و چه در قراردادهای صلح است. نادانی و به‌ویژه نادانی اقتصادی و نه بدخواهی بدترین دشمن بشریت است.

هر اندازه کارگران به‌قوانین اقتصادی بیشتر آگاه گردند، هر اندازه با وضعیت اقتصادی جهان در عام و کشور خود بطور ویژه آشنا شوند، هر اندازه محاسبات اقتصادی را بهتر بفهمند، هر اندازه بتوانند مرزهای لحظه‌های ممکن را شفاف‌تر ببینند، به‌همان نسبت نیز خواهند توانست تمامی نیروی خود را توانمندانه در سویه‌ای که امکان دستیابی به آن است، متمرکز سازند، و به‌همین دلیل نیز چون شاگردان مدرسه رفتار نخواهند کرد که از هر کاری گریزانند و همین که چشم فراش مدرسه را دور دیدند، در پی دست زدن به‌هر شیطنتی هستند. آنها هم‌چون مردان بالغ آزموده رفتار خواهند کرد که بر مبنای تصمیم آزادانه خود هر گاه بتوانند در کنار آزادی سیاسی به‌آزادی اقتصادی نیز دست یابند، در آن صورت همه آن‌چیزهایی را که ضروری‌اند، انجام خواهند داد.

ما باید برای دستیابی به‌این مقصود همیشه خواهان گسترش اندیشه اقتصادی و دانش در بین توده باشیم.

بازمانده در شماره آینده

پانویس‌ها:

۱۲۷- آلفونس هورتن، «اجتماعی‌سازی و بازسازی»، برلین، ۱۹۲۰، صفحه ۴۵
۱۲۸- برگرفته از گزارش ۲۱ اوت ۱۸۶۹ بی‌هایو Beehive لندن. این نقل قول از مارکس را که کائوتسکی در این اثر آورده است، نتوانستم در مجموعه آثار مارکس و انگلس به‌زبان آلمانی بیابیم که از سوی دولت آلمان شرقی انتشار یافته است.

۱۲۹- فیلیستر Philister واژه‌ای عبری و به‌معنی آدم عامی و بی‌فرهنگ است. در عین حال فیلیستر به قومی گفته می‌شد که در کرانه جنوب غربی فلسطین زندگی می‌کرد. در ۱۲۰۰ پیش از میلاد این قوم از پنج ایل تشکیل می‌شد که در غزه، Gaza، اشدود Ashdod، آشکلون Ashkelon، گاث Gath و اکرون Ekron زندگی می‌کردند. آنها در آغاز در جنگ‌های خود علیه یهودان موفق بودند، اما با سلطه آشورها بر فلسطین، استقلال قوم فیلیستر در سده هشتم پیش از میلاد از بین رفت و سرزمین آنها نیز هم‌چون سرزمین یهودان (اسرائیل) مستعمره آسور شد.

نکاتی درباره‌ی ...

بنا بر این، هر چند مسؤولیت مطالبی که در مقاله‌ای که با امضای سردبیر در شماره‌ی ۱۱۹ درج شد، با وی می‌باشد و مواضع و دیدگاه‌های آن ضرورتاً انعکاس‌کننده‌ی مواضع و دیدگاه‌های سایر اعضای شورا نیست، با این همه آن مقاله چه از نظر شیوه‌ی استدلال و چه از نظر احکامی که صادر کرده است، از نظر من دارای اشکالات اساسی است که برخورد با آن را ضروری می‌سازد.

سردبیر عزیز ما در ابتدای نوشته‌ی خود وعده می‌دهد که می‌خواهد با برخورد با چند رخدادی که در هفته‌های پیش روی داده و می‌تواند بر ایران تأثیری «ویران‌کننده» داشته باشد «آینده‌ی نزدیک» را سازماندهی کند. این رخدادها مربوط می‌شوند به «اپوزیسیون ولایت فقیه، به‌اعدام صدام حسین، به‌پروژه‌ی هسته‌ای

دیگری تعلق دارد. همه‌ی ساکنان این سرزمین در عین حال که نام قوم یا ملتی را حمل می‌کنند، هم‌چنین همه ایرانی هستند و همگی در تعیین سرنوشت این مرز و بوم از حقوق برابر برخوردارند و در برابر این حقوق همگی در قبال آن وظیفه دارند و مسؤول‌اند.

این موضوع، از باب مثال، در مورد ترکیه صادق نیست. نام آن کشور، آن را به ترک‌ها نسبت می‌دهد. ولی کردهای تابع ترکیه، ترک نیستند. به‌همین دلیل برای آن که پیوندی میان کردها و ترکیه برقرار سازند، آنان را ترک‌های کوهی که عنوانی توهین آمیز است می‌نامند.

از سوی دیگر احزاب و سازمان‌های منطقه‌ای که آن طور که از برنامه و اهداف‌شان برمی‌آید که خواهان جدایی از ایران نیستند، باید به‌این موضوع مهم توجه داشته باشند که فقط به‌مسائل منطقه‌ی خود توجه داشتن و مسائل سراسری و کشوری ایران و منافع همگانی و مشترک را از نظر دور داشتن، می‌تواند به‌اتخاذ سیاست‌ها و تاکتیک‌های کوتاه‌بینانه‌ی لحظه‌ای بی‌انجامد که چنان که ملاحظه می‌کنیم، برای دیگران جز ایجاد سوءتفاهم و کدورت حاصل دیگری نخواهد داشت. تا کنون رو آوردن به‌چنین سیاست‌هایی و انتخاب «دوستان و متحدان» لحظه‌ای واهی در نهایت همواره به‌زیان مردم این مناطق و ایران تمام شده است. و آن «دوستان و متحدان» پس از استفاده‌ها و تأمین منافع خود آنان را رها کرده و به‌حال خود واگذاشته‌اند. در کردستان عراق نیز هنوز حرف آخر زده نشده است.

سرنوشت شرایط نسبتاً مساعدی که با تجاوز آمریکا به‌خاک عراق برای کردهای عراق فراهم آمده است، هنوز پایان ماجرا نیست. نخست آن که این شرایط به‌بهای خسارات بسیار سنگینی بر مردم عراق تأمین شده است. دوم این که آمریکا زود یا دیر مجبور است نیروهای خود را از خاک عراق خارج کند. با خروج ارتش آمریکا از خاک عراق توازن قوا در عراق و منطقه تغییر خواهد کرد. معلوم نیست توازن جدید قوا در عراق و منطقه تا چه حد در جهت حفظ شرایط مساعد کنونی در کردستان عراق باشد. با خروج قوای آمریکا از عراق، کردهای عراقی در برابر یک دو راهی قرار خواهند گرفت. یا باید به طرف استقلال تمام عیار بروند که به‌احتمال زیاد این امر تنها زمانی می‌تواند تحقق یابد که عراق به‌سه منطقه تجزیه شود: به‌مناطق شیعه نشین، سنی نشین و کرد نشین. ولی این امر پی‌آمدهای نامساعدی دارد که معلوم نیست تا چه حد آمریکا و دولت‌های عربی منطقه حاضر به‌تن دادن به آن‌ها باشند.

نخست آن که این امر به‌تشدید نفوذ ایران در بخش شیعه نشین و در نتیجه در منطقه خواهد انجامید که با در نظر گرفتن نسبت جمعیت شیعه به سنیان و کردها و وجود منابع نفتی در منطقه‌ی شیعه نشین امری است که نه آمریکا گرایش به‌پذیرفتن آن دارد و نه کشورهای سنی مذهب عربی منطقه. دوم آن که منطقه‌ی سنی نشین که در مرکز قرار خواهد گرفت هم به‌لحاظ جمعیت و هم به لحاظ فقیر بودن در منابع طبیعی و به ویژه فقدان مخازن نفتی سرنوشتی ناروشن و نامساعد در پیش رو خواهد داشت که به‌طور یقین با عکس‌العمل شدید سنیان عرب عراقی روبرو خواهد شد که بمب گذاری‌ها، ترورها و خودکشی‌های انفجاری کنونی در برابر تجاوزگران آمریکایی و انگلیسی نمونه‌هایی از آن می‌باشند. و با در نظر گرفتن بحران مزمن فلسطین نه کشورهای عربی منطقه و به‌احتمال زیاد نه آمریکا به‌دلیل رعایت حال دولت‌های متحد عربی خود در منطقه: عربستان سعودی، اردن، مصر و غیره، حال و حوصله‌ی ایجاد مشکلی تازه را در منطقه دارد.

از سوی دیگر، با در نظر گرفتن شرایط منطقه و به‌ویژه هراسی که ترکیه از وجود کردستان مستقلی در همسایگی خود دارد، حفظ موجودیت چنین کشوری بدون برخورداری از حمایت قدرتی نیرومند که تنها می‌تواند آمریکا باشد، بسیار مشکل خواهد بود. ولی این امر چنان کردستان «مستقلی» را به‌شدت به‌آمریکا وابسته خواهد کرد و آن را به‌مستمره‌ای، عاملی و ابزاری برای اجرای سیاست‌ها و تأمین خواست‌ها و منافع امپریالیستی آن کشور علیه سایر کشورهای خاورمیانه تبدیل خواهد ساخت. طبیعتاً چنین وضعیتی آن کردستان «مستقل» را با دشمنی شدید دیگر کشورها، به‌ویژه ترکیه مواجه خواهد ساخت. ولی ترکیه که شاید پس از اسرائیل بزرگ‌ترین و

باید بر نتایج منفی و زیانبار عمل خود برای دیگری و دیگران آگاه باشد و، مهم‌تر، انگیزه‌اش در ارتکاب آن عمل صرفاً سود و مسایل شخصی باشد: برای پول، مقام و مسایلی مانند آن.

در زبان و فرهنگ سیاسی واژه‌های متفاوتی برای توضیح، توصیف و قضاوت درباره‌ی کارها، حرف‌ها و مواضع نادرست وجود دارد. اشتباه یکی از آن‌هاست. اگر حرف یا عمل شخصی از نظر کسی بسیار زیانبار است، می‌توان حتا درجه‌ی قضاوت را تشدید کرد و عملی را «در حد خیانت» یا به‌طور «عینی خیانت» نامید. ولی همین‌طور قلم را به‌راحتی روی کاغذ چرخاندن و نوشتن که آقای هجری می‌خواسته است «بدنه سازمان را در اختیار ابر قدرت آمریکا قرار دهد و در رابطه با خواست‌ها و منافع آن ابر قدرت سیاست و کارکرد روزانه حزب را تعیین کند» بدون آن که سندی یا مدرکی برای این ادعا نشان داد، حرف معقول و درستی نیست و نباید از قلم نویسنده‌ای که به‌مسائل به‌طور جدی و مسئولانه برخورد می‌کند، و رفیق سردبیر ما، از این گونه اشخاص است، تراوش کند. البته به‌قیاس، من درباره‌ی این رفتار رفیق سردبیر نیز ادعا نمی‌کنم که وی این کار را به‌قص و نیت بدی کرده است. من شکی در دلسوزی و حسن نیت او در برخورد به‌مسایلی که در نوشته‌هایش درباره‌ی آن‌ها قلم می‌زند، ندارم. به‌نظم او هم در برخورد خود دچار اشتباه شده است.

باری. در این جا نمی‌خواهم وارد بحث ملت و ملیت و قوم و این که آیا ایران کشوری کثیرالمله است یا کثیرالقوم بشوم. ولی هر نظری در این مورد داشته باشیم، باید این واقعیت را بپذیریم که در ایران دیگر نمی‌توان به‌شیوه‌ی تا کنونی، یعنی داشتن دولت مرکزی متمرکز که تمامی قدرت را در اختیار داشته باشد و همه‌ی امور مناطق مختلف را از مرکز اداره کند و در تمامی مناطق باید همگان در دبستان و دبیرستان و دانشگاه به زبان فارسی آموزش ببینند و وسایل ارتباط جمعی، دادگاه‌ها و... به‌زبان فارسی باشد، کشور را اداره کرد. با توجه به‌همین واقعیت‌ها بود که سازمان ما، «شورای موقت»، به‌عنوان پیشنهادی برای بحث و گفتگو در مورد قانون اساسی ایران پس از جمهوری اسلامی، طرحی را ارائه داد که در آن برای حل این مسایل شکل دولت فدرال پیشنهاد شده است.

به هر تقدیر، هر چه در نهایت شکل دولت آینده‌ی ایران باشد، مردم آذربایجان و بلوچستان و کردستان و سایر ملیت‌ها یا اقوام ایرانی باید در شکل دادن آن به‌طور فعال و داوطلبانه شرکت داشته باشند و این مشکلات را به‌طور مسالمت‌آمیز، دوستانه و حفظ تعادل میان نیازهای منطقه‌ای و کشوری حل و فصل کنند. حفظ تمامیت ارضی ایران و پایه‌ریزی ایرانی مستقل و آزاد و دمکراتیک فقط از این طریق ممکن است. هر شونیسمی اعم از شونیسیم فارس و آذری و بلوچ و کرد و غیره جز ماجراجویی و برادرکشی و زمینه‌سازی برای سلطه‌ی بیگانگان حاصل دیگری نخواهد داشت.

در این راه احزاب منطقه‌ای مانند «حزب دمکرات کردستان ایران»، که از همه‌ی سازمان‌ها و احزاب ایرانی با سابقه‌تر است، «کومله» و سازمان‌ها و احزاب مناطق دیگر که هم اکنون وجود دارند یا در آینده بوجود خواهند آمد، طبیعتاً نقش مهمی به‌عهده خواهند داشت. بنا بر این، نباید و نمی‌توان به‌این احزاب منطقه‌ای سرسری و غیرمسئولانه برخورد کرد و چون این سیاست یا آن سیاست، این حرف یا آن حرف، این موضع یا آن موضع، این یا آن حزب یا سازمان منطقه‌ای مرا خوش نمی‌آید، چماق تکفیر را برداشت و آنان را به‌خیانت و تجزیه‌طلبی و آلت دست بیگانگان شدن متهم ساخت. کسی که چنین کاری می‌کند، هنوز عمق مشکل را درنیافته است. من هیچ حزب و سازمان منطقه‌ای با سابقه و جدی را که در میان مردم منطقه نفوذ، احترام و حیثیت و آبرویی دارد، نمی‌شناسم که در اهداف و برنامه‌ی خود خواست جدایی از ایران را داشته باشد. به قول معروف سری را که درد نمی‌کند، دستمال نمی‌بندند. پس نباید در هر فرصتی به‌آنان اتهام تجزیه‌طلبی و جدایی از ایران زد.

خوشبختانه نام این کشور ایران است و بدین لحاظ به‌تمام ایرانیان، یعنی به‌تمامی ساکنان آن که به‌طور تاریخی طی هزاران سال با پیوندهای عمیق تاریخی و فرهنگی در هم آمیخته‌اند و با هم و در کنار هم زندگی کرده‌اند، تعلق دارد. این سرزمین به‌تنهایی نه به‌فارس‌ها نه به‌کردها نه به آذربایجانیان و نه به‌ملیت یا قوم خاص

شخصی. ولی نویسنده نه چنین ادعایی دارد و نه در این مورد سند و مدرکی ارائه می‌دهد.

پس از روشن کردن تکلیف «حزب دمکرات کردستان ایران» و «کومله» نوبت به «فدائیان اکثریت» می‌رسد. رفیق سردبیر «به نقل از نامه سرگشاده یکی از اعضای «فدائیان اکثریت» که در ایران به سر می‌برد» می‌نویسد: «بخشی از اعضای سازمان اکثریت از راه رشد سرمایه داری دفاع می‌کنند، بخشی سوسیالیسم ستیز هستند و نظام سوسیالیستی را با نظام‌های استبدادی مقایسه می‌کنند، بخشی از اعضای اکثریت پایگاه طبقاتی خود را تغییر داده و از پایگاه دیگری دفاع می‌کنند، بخشی در اتحاد با سلطنت طلبان از تماس با ساواکیان و ماموران سیا و قاچاقچیان اسلحه دریغ نمی‌کنند، بخشی عاشقانه سیاست نتولیراستی را در برنامه‌های خود گنجانده اند».

نخستین پرسشی که برای خواننده‌ی نکته سنج پیش می‌آید این است که با وصفی که این عضو نامعلوم از «سازمان اکثریت» می‌دهد، چرا خودش هنوز عضو آن است؟!؟

دیگر آن که رفیق سردبیر ما برای اثبات وضعی که آن عضو «سازمان اکثریت» که معلوم نیست کیست و در کجاست، از «سازمان اکثریت» می‌دهد، هیچ نیازی به نقل از آن نامه‌ی کذایی نداشت. وی می‌توانست وجود این وضعیت را از اسناد و مدارک، بحث‌ها، جناح‌بندی‌ها و دیگر فعالیت‌های آن سازمان و اظهارات اعضای آن در خارج از کشور استنتاج کند. که بسیار با اعتبارتر از نقل قول از نامه‌ی است که هیت و اعتبارش نامعلوم است. ضمناً بسیاری از اعضای «سازمان اکثریت» به وجود چنین وضعی در سازمان خود اذعان دارند. ولی آیا منصفانه وضعیت در سازمان‌های دیگر و در خود «شورای موقت» با وضعی که در «سازمان اکثریت» وجود دارد، خیلی تفاوت دارد؟ می‌گویند یک سوزن به‌خودت بزن، یک جوال دوز به دیگران! سه دیگر آن که اصولاً این روش که برای اثبات موضوعی درباره‌ی سازمانی سیاسی به‌نام‌های شخصی که هیت‌اش معلوم نیست، استناد جستن، روش نادرستی است که در شأن نشریه‌ی «طرحی نو» و سردبیر محترم آن نیست. نشریه‌ی که نویسندگان‌اش می‌کوشند نظرها و دیدگاه‌های خود را با منطق و استدلال مطرح کنند. در برابر این نامه می‌توان نامه‌ی دیگری از عضو دیگری از اکثریت در ایران آورد که درست عکس مسایل مطرح شده در نامه‌ی مورد استناد سردبیر را بگوید. حال اگر سندیت در حرف یک عضو باشد، آن گاه این پرسش مطرح خواهد شد که کدام درست می‌گوید و حق با کیست. موضع‌گیری درباره‌ی موضوعی یا ارزیابی از آن، نظری شخصی است که می‌تواند درست یا نادرست باشد.

رفیق سردبیر پس از آن که به‌اتکای نامه‌ی نویسنده‌ی مجهول‌الهویه‌ی از ایران وضعی را که بر «سازمان اکثریت» حاکم است، ثابت کرد؟!؟ به سراغ «سازمان اتحاد فدائیان خلق» می‌رود و می‌نویسد: «با این حال می‌بینیم که بخش دیگری از همین اپوزیسیون چپ» هم چون اتحاد فدائیان خلق در پی اتحاد تشکیلاتی دگرباره با همین سازمان اکثریت است که به آش‌شله‌قلمکاری بدل شده است که در آن هر کسی می‌تواند سبزیجات دلخواه خود را بیابد».

من در این جا نمی‌خواهم وارد بحث درباره‌ی تاریخ فعالیت «سازمان اکثریت» و ارزیابی از آن بشوم. هر فرد علاقمند به مسایل سیاسی ایران طبیعتاً اطلاعاتی را که لازم می‌داند درباره‌ی سازمان‌های سیاسی اپوزیسیون جمع آوری می‌کند و از گذشته‌ی «سازمان اکثریت» و چگونگی فعالیت آن در سال‌های اول حاکمیت خمینی و دفاع از سرکوب‌ها، جنایت‌ها و کشتارهای عمال آن، همکاری با «حزب توده» و دفاع از سیاست شوروی در ایران و افغانستان و الخ، مطلع است. هم‌چنین نظرات و موضع‌گیری‌های برخی از رهبران آن در گذشته و حال، مانند فرخ نگهدار، برای همگان آشکار و روشن است. طبیعتاً عدالت ایجاب می‌کند که هر کسی در هر مقام و سازمانی در صورتی که دست‌اش به‌خون کسی آلوده باشد و مرتکب جنایتی شده باشد، باید هر زمان که شرایط آن فراهم آید، در دادگاهی صالح و طبق موازین و اصولی که قانون معین می‌کند، محاکمه شود و پاسخگوی اعمال خود باشد.

از زمان انقلاب تا کنون دگرگونی‌هایی در تمامی سازمان‌ها و جریان‌های سیاسی بوجود آمده و جابجایی‌هایی صورت گرفته است.

مهم‌ترین متحد استراتژیکی آمریکا در منطقه است برای آمریکا اهمیت بیش‌تری از حفظ استقلال کردهای ساکن عراق کنونی دارد. و اگر تضادی و تصادمی میان منافع و خواست‌های ترکیه با آن کشور به‌تازگی تأسیس یافته بوجود آید، آمریکا به‌احتمال زیاد جانب ترکیه را خواهد گرفت و دست آن را در اجرای برنامه‌ها و سیاست هایش در برابر آن سرزمین بازخواهد گذاشت.

بنابراین، نباید به‌سیاست‌های لحظه‌ای آمریکا در منطقه و رویدادها و حوادثی که سرنوشت آن هنوز روشن نیست، دل بست و دست به‌اقداماتی زد و سیاست‌هایی را در پیش گرفت که در نهایت به‌زیان هم مردم منطقه و هم مردم ایران تمام خواهد شد. آمریکا دوست هیچ یک از کشورها و خلق‌های جهان نیست.

حال از دو حال خارج نیست. احزاب و سازمان‌های منطقه‌ای یا از روی صداقت و به‌راستی خواهان حفظ وحدت ایران و استقلال و آزادی آن هستند و می‌خواهند با و در کنار سایر اهالی این سرزمین زندگی کنند و خود را هم سرنوشت با آنان می‌دانند، یا در واقع چنین خواستی ندارند و فقط به‌دلایل ملاحظات لحظه‌ای و تاکتیکی ساینین را و به‌ویژه سازمان‌ها و جریان‌های سراسری را به‌اصطلاح بازی می‌دهند و فقط به‌طور لفظی تظاهر به‌این امر می‌کنند. اگر حالت اول درست است، و تا کنون مدرک و سندی که حکم بر بطلان آن بکند، در دست نیست، پس این امر باید در سیاست‌ها و رفتار آنان به‌طور روشن و شفاف دیده شود و در هر پیچ و خمی نیازی به توضیح درباره‌ی انگیزه‌ها و مقاصد آنان نباشد. باید سیاست‌ها و اعمال آنان به‌طور شفاف و آشکار و بدون اما و اگر نشان دهد که آنان خود را ایرانی می‌دانند و سرنوشت و آینده‌ی خود را در این سرزمین می‌جویند و استقلال، آزادی، سعادت، رفاه، ترقی و پیشرفت، استقرار دمکراسی و اعمال حق حاکمیت ملی را برای خود و برای تمامی مردم ایران می‌خواهند و تحقق این آمل و خواست‌ها را جدا و در برابر بقیه‌ی مردم ایران نمی‌جویند، بلکه آن‌ها را برای تمامی مردم ایران می‌خواهند و خود را با آنان هم سرنوشت دانسته، برای به‌دست آوردن آن‌ها که شرط نخست آن سرنگونی نظام کنونی است با و در کنار آنان فعالیت و مبارزه می‌کنند.

یا آن که در واقع خواهان تجزیه‌ی ایران و جداشدن از آن می‌باشند. در این صورت باید این خواست را به‌طور واضح و آشکار هم به‌مردم منطقه‌ی خود و هم به‌مردم ایران بگویند تا بقیه نیز بتوانند وضع خود را روشن کنند و بی‌خودی به‌اصطلاح با هم در سایه مشت بازی نکنند. باری. رفیق سردبیر پس از روشن کردن وضع «حزب دمکرات کردستان» به سراغ «کومله» می‌رود و حکمی که درباره‌ی آن صادر می‌کند از سنخ همان حکمی است که پیش از این درباره‌ی «حزب دمکرات» صادر کرده بود. آن سازمان نیز متهم می‌شود به این که «... اعتماد خود را به‌توانمندی مردم ایران از دست داده است و برای دستیابی زودرس و شتاب‌زده به‌قدرت سیاسی حاضر است با ابر قدرت آمریکا و دیگر کشورهایی که برای تأمین منافع خویش خواهان نادیده گرفتن منافع ملی ما ایرانیان هستند، به گفتمان سیاسی دست زنند و با آن‌ها علیه منافع ملی مردم ایران هم آوازه گردند».

پاسخ به‌این اتهامات نیز همان است که در مورد اتهامات به «حزب دمکرات کردستان» پیش از این گفته شد. البته بگذریم از این که در همین چند سطر تناقضی میان مقدمه و نتیجه نهفته است که اگر نویسنده قدری به‌مقدمه‌ی خود توجه می‌کرد، به‌نتیجه‌ی نمی‌رسید که در این جا اظهار کرده است. زیرا، اگر کومله به‌این دلیل که مانند «آن بخش از سازمان‌های اپوزیسیون ایرانی که اعتماد خود را به‌توانمندی مردم ایران از دست داده‌اند...» به‌آمریکا روی آورده است، از این امر به‌این نتیجه نمی‌توان رسید که «کومله» با این عمل «علیه منافع ملی مردم ایران» با آمریکا «هم آوازه» شده است. بلکه نتیجه‌ی منطقی از آن این است که «کومله» برای جبران ناتوانمندی مردم ایران (البته منظور سردبیر باید ناتوانمندی مردم ایران در آزاد ساختن خود از سلطه‌ی جمهوری اسلامی باشد) به‌آمریکا روی آورده است. ولی هدف‌اش از این کار هنوز می‌تواند آزاد ساختن مردم ایران از یوغ جمهوری اسلامی باشد. همان‌طور که پیش از این گفته شد، «هم آوازه» شدن با آمریکا «علیه منافع ملی مردم ایران» باید اقدامی باشد آگاهانه و با انگیزه و نیت خیانت به‌مردم ایران به‌منظور سودجویی

تقدیس امور مخالف نقد و شک فلسفی است. چنان که نظریه‌ی انتقادی بخشی از نومارکسیست‌ها موجب رهیافت نوینی در علوم انسانی و اجتماعی و فلسفه شد که به‌مکتب فرانکفورت معروف است و فیلسوفانی چون آدرنو، هورکهایمر و هابرماس را در خود پرورده است.

اگر قصد نقد داریم رودر رو حرف بزنیم و نشان بدهیم که تقدس را نمی‌شناسیم، از قدرت نمی‌ترسیم و از این که افکار عمومی رایج در مورد ما چنین و چنان قضاوت خواهد کرد نیز نمی‌هراسیم؛ قصد انتقام‌جویی نداشته یا برای اعتبار دادن به‌نتایج دلخواه علیه نویسنده مقدمه چینی نمی‌کنیم، طبیعی است نقد با باورهای ما سروکار دارد و در بهترین حالت واکنش باورهای ما و پیش‌داوری‌های ماست. باید تحمل حمله به‌باورهای خود را داشته باشیم و آن را دوباره وارسی کنیم؛ ای بسا باورهائی که حقیقت مطلق و بدیهی و امر مسلم شمرده می‌شدند، سرانجام دروغ و بی‌اعتبار از کار در آمدند.

یک اثر معمولاً بر یک نظریه استوار است، حتا اگر آن نظریه آشکار گفته نشود. اما این نظریات حتا در قالب ایدئولوژی‌ها و واژگان متعدد عناصر مستقلی نیستند، بلکه بیش از هر چیز به‌شیوه‌ی اندیشیدن و تجربه‌ی انسانی وابسته‌اند. یک نقد اصولی بر شعور متعارف انسان‌گرایانه مبتنی بر تجربه از جهان استوار است. انسان سوژه اصلی و سرآغاز و منبع معنای عملی تاریخ است و هر فرد انسانی دنیائی است که معرفت‌ها و مفاهیم جدیدی از زندگی را در خود حمل می‌کند. این تجربه مقدم بر ذهن، عقل و یا اندیشه‌ای است که تفسیر می‌کند. هر کس زندگی را به‌نحوی که او تجربه کرده، در قالب واژگان بیان می‌کند. در یک نقد اصولی ما می‌توانیم امتیازها و هم‌چنین کاستی‌ها و محدودیت‌های استنباط‌ها و تراوش‌های فکری و دریافت‌های تجربی و داوری‌های خالق یک اثر را بشناسانیم و بیان کنیم. آنچه ما در دسترس داریم، همان اثر نویسنده است و بر اساس مقاصد تصوری و پنهانی نمی‌تواند مورد نقد قرار گیرد.

معنای هر متن در خود اثر جا گذاشته شده است و اگر قرار باشد متنی بی‌زمان و فراتاریخی باشد، مربوط به‌جامعه‌ی انسانی و خاکی نمی‌تواند باشد، زیرا با اعمال و با عادات و فرهنگ و شیوه‌ی زندگی مردم و انسان‌ها ارتباط ندارد. متن‌ها را می‌توان تفسیر کرد، بدیهی است معنا الزاماً نمی‌تواند نزد همه یکسان، ثابت و معین باشد، اما کار نقد بررسی و پرداختن به‌این معناهای متفاوت تشخیص و تمیز واقعی‌ترین آنهاست.

خروج از نظریات منعکس در گفتار و یا نوشتار مورد نقد نشانه‌ی تشخیص ندادن محدوده‌ی نقد و احیانا نشانه‌ی بی‌مایه‌گی در مساله‌ی مورد نقد و تنها خودنمایی است. و هم‌چنین نشان نقد بر اساس معیارهای دگم و جزم و محروم از منطق است، چنین شیوه‌ای خوانندگان واقعی را گریزان یا به مصرف‌کنندگانی بی‌مصرف تبدیل می‌نماید.

برخی مدعای صلاحیت حق انحصاری تفسیر را دارند (مانند ادعای ملایان حاکم در تفسیرقرآن یا کلیسا در تفسیر انجیل)، این تصور یا ادعا امروز با گسترش دامنه‌ی دانش‌ها و آزمون‌ها در جایی که تاویل (هرمنوتیک) و گسترش مفاهیم و تعبیرات گوناگون و حتا متضاد امری رایج در محافل علمی و دانشگاهی شده است، منطقی و قابل قبول نیست.

هر نظریه‌ای قابلیت انتقاد و بررسی دارد. به‌هیچ وجه جنبه‌ی تقدس به ایده و نظریه‌ای نباید داد و اگر نه آن نظریه محروم از حرکت و تکامل خواهد شد و به چیزی فاسد و فسادآور تبدیل خواهد شد.

اما حرمت نقد را نگاه نداشتن در نقد این زیان را بار می‌آورد که دیگران پروای سخن گفتن بی‌پرده نکنند. وانمود کردن این که حقیقت یکی است و آن همان است که منتقد می‌گوید، کمکی به‌روشن شدن مساله نمی‌کند و جنبه‌ی دیگر قضایا کماکان تاریک می‌ماند. چنین نقدی خود مانع از ریشه‌یابی مسائل است و خود نوعی اعمال سانسور محسوب می‌شود.

انتقادگرایی در روزگار نو (مدرن) اهمیت بسزائی در جامعه‌های دموکراتیک دارد و به روشن شدن مسائل یاری می‌رساند و موجب

افرادی که در احزاب یا سازمان‌هایی عضویت داشته‌اند که مدافع جمهوری اسلامی و حاکمیت ولایت فقیه بوده‌اند، از جمله اعضای از «سازمان اکثریت»، یا اکنون مواضع خود را تغییر داده و عضو هیچ سازمانی نیستند یا به‌عضویت در سازمان‌ها و جریان‌های دیگری درآمده‌اند یا جریان‌های جدیدی را به‌وجود آورده‌اند. دربرخورده‌ی این افراد کم‌تر مواضع گذشته‌ی آنان مد نظر قرار می‌گیرد. کسی به‌دلیل گذشته‌ی آنان از همکاری با آنان امتناع نمی‌ورزد.

به هر حال به‌نظر می‌رسد که دوران تجزیه‌ها و انشعاب‌های سازمان‌های چپ به‌پایان رسیده است و اکنون در آغاز پروسه‌ی معکوس آن، یعنی نزدیکی و حرکت به‌سوی ایجاد جریان‌های بزرگ‌تری که بتوانند در صحنه‌ی سیاسی ایران نقشی مؤثرتری ایفا کنند، می‌باشیم. تا آن جا که من اطلاع دارم، هیچ سازمانی در صدد ملحق شدن و حل شدن در سازمان دیگری نمی‌باشد. بلکه هدف پیدا کردن اشکال و راه‌هایی است که نزدیک شدن تدریجی سازمان‌ها و تجمع‌هایی را به‌یکدیگر ممکن سازد که خواهان گام نهادن در این پروسه‌اند.

جمع ما، «شورای موقت»، نیز مدت زمانی است که در این راه فعالیت می‌کند. در واقع این هدف از همان زمان ایجاد این جمع در برنامه‌ی فعالیت آن بوده و صفت «موقت» به‌همین دلیل در نام آن گنجانده شده است. طبیعی است که تحقق این هدف جز از طریق وحدت برخی از سازمان‌های موجود در یک جریان بزرگ‌تر ممکن نیست. رفیق سردبیر می‌داند که جمع ما در این رابطه با سازمان‌های «اتحاد فدائیان خلق»، «اکثریت» و «کومله» در تماس و مذاکره است. و می‌داند که نه ما و نه «اتحاد فدائیان خلق» خواهان حل شدن در «سازمان اکثریت» نیستیم. بلکه هدف آن است که اعضای این سازمان‌ها در یک سازمان جدیدی با مرامنامه و اساسنامه‌ای که مورد قبول آنان باشد، تشکل یابند. حال اگر به «اتحاد فدائیان» ایراد وارد باشد که در صدد اتحاد با «اکثریت» هستند، عین همین ایراد به «شورای موقت» نیز وارد است.

دو انتخاب در برابر طیف چپی که ما نیز به‌آن تعلق داریم، وجود دارد. یکی این که در همین حالت کنونی تقسیم به‌تجمع‌های کوچک پراکنده و ناتوان ادامه دهیم و در گذشته زندگی کنیم و یا به‌رغم تمام اختلاف نظرها و گذشته‌های خوب و بد متفاوت نظر به آینده داشته باشیم و به‌اتفاق به‌سوی آینده‌ای حساب شده و امیدوارکننده گام برداریم. باید وجود اختلاف نظرها را به‌عنوان امری طبیعی، مثبت و اجتناب‌ناپذیر پذیرفت. آن کس که می‌خواهد همگان ابتدا نظرات او را بپذیرند تا او حاضر به همکاری با آنان گردد فراموش می‌کند که یک تمامیت‌خواه نظری تمام عیار دارد و در عمل همواره در انزوا و انفراد باقی خواهد ماند. و به‌یاد داشته باشیم که آن کس که در انتظار بهترین است، به‌خوب هم دست نخواهد یافت.

نقد به‌چه کار ...

نقاد نقش معلم و راهبر و معمار را داشته باشد، عنوان بی‌ربطی می‌تواند باشد و محملی برای این که نقاد خود را کنترل و خود سانسوری کند. و محملی برای این که نقاد خود را کنترل و خود سانسوری کند.

در مقابل آن نقد و ویرانساز را داریم که پرخاشجویانه و تجاوزگرایانه می‌خواهد حریف را با توسل به‌موقعیت و موضع اجتماعی و یا طبقاتی از صحنه بیرون براند؛ که چون منظور ناسالم است، مسلماً توسل به‌شیوه‌های ناسالم را در پی خواهد داشت و اصل قضیه در آن قربانی اغراض و کینه‌جویی خواهد شد. توسل به‌چنین شیوه‌هایی، صرفنظر از درستی یا نادرستی آن، نشان از بیگانگی از مقوله نقد و تبادل نظر و حقیقت‌جویی دارد، زیرا موضوع نقد خود شخص نیست، بلکه نقد یک متن فلسفی یا هنری و ... است. اتحاد چنین شیوه‌ی نشانگر آن است که نقد و نقش نقد و ارزش آن را نمی‌دانیم. بدون هیچ ضابطه‌ای نقد را بکار می‌بریم، در حالی که آدمیان خردمند می‌توانند با یکدیگر اختلاف نظر داشته باشند و این حق طبیعی آنان است که با هم مخالفت کنند.

می‌شود که یک مساله از زوایای گوناگون دیده و بررسی و تحلیل شود. نقد شمشیر هتک حرمت نیست؛ داسی است برای هرس کردن علف‌های هرز نادانی.

در سایه دیوار ...

بالاخره با یک آدامیزاد مواجه می‌شوی، سربازی با سر و وضع نامرتب و با پاهای ول شده بر روی میز، مسلسل یوزی بطور مایل بر دوش، مدارک را بازرسی و با چهره هر فرد مطابقت می‌دهد. گاهی داد می‌زند و گاهی نجوا می‌کند. به‌هنگام خروج، تابلوهای دیگری به‌سه زبان به «کاربران» می‌گوید «به‌بیت المقدس خوش آمدید»، در حالی که هنوز ۴ کیلومتر به شهر مانده است. و در تابلوی دیگری می‌خوانید... «صلح به‌همراه تان باشد»!

بر پایه طرح تقسیم سازمان ملل در سال ۱۹۴۷، شهر دارای «نظام بین‌المللی ویژه‌ای است که تنها وضعیت بین‌المللی رسمی و جهانی است. اما در اثر جنگ ۱۹۴۸، شهر میان اردن و اسرائیل تقسیم شد. اسرائیل پایتخت خود را در قسمت غربی قرار داد و با تسخیر تمامی شهر در جنگ ۱۹۶۷، آن را به‌خاک خود ضمیمه کرد. در سال ۱۹۸۰، اسرائیل با گذراندن یک قانون بنیادی «سراسر اورشلیم متحد شده را پایتخت ابدی اسرائیل» اعلام کرد. در نبود جاودانگی، از آن پس، سیاست همه حکومت‌های اسرائیل بر حفظ تسلط یهودیت بر شهر پافشاری کرده و از تجزیه آن جلوگیری نموده است. و نیز از تولد هر دولتی فلسطینی با پایتختی بیت‌المقدس شرقی، ممانعت می‌کند.

خلیل التلنجی رئیس بخش نقشه‌کشی جامعه دانشجویان عرب و مشاور هیئت فلسطینی تا مذاکرات کمپ دیوید می‌گوید «مسئله کلیدی، میزان جمعیت است». تحمیل اکثریت یهودی غالب برای اسرائیل، همواره مسئله مقدم تعیین‌کننده بوده است. اما فلسطینی‌ها که در سال ۱۹۶۷، ۲۰ درصد جمعیت بودند، اکنون به ۳۵ درصد رسیده‌اند و ممکن است در سال ۲۰۳۰ به اکثریت تبدیل شوند. (۲) این رشد حاصل تفاضل میزان زاد و ولد و هم‌چنین عزیمت یهودیان در اثر بیکاری، بحران مسکن و ... جو تعصب‌آمیزی است که مذهبیون اولترا اورتدکس ایجاد کرده‌اند.

بطوری که اخیراً یک تابوی شصت ساله فرو ریخت. درست است که طرح کلی رهنمودها برای سال ۲۰۲۰ بر نسبت سیاسی ۳۰٪-۷۰٪ تاکید دارد، اما یک نسبت واقع‌گراانه‌تر یعنی ۴۰٪-۶۰٪ را «در مد نظر» دارد. (۳) مروان بانوینیستی که بی‌شک بهترین متخصص بیت‌المقدس است، با تندی گفت «تو گوئی پورسانتاژ (درصد) خوب نیز وجود دارد». از دیدگاه وی، این امر «نژادپرستی ناب و ساده است. ما در یگانه شهر دنیا زندگی می‌کنیم که پورسانتاژ [میزان درصد] قومی جای فلسفه را گرفته است». مناخیم کلاین که هم‌چنین از مشاوران پیشین اسرائیلی در کمپ دیوید بود، با لحنی آرام‌تر اضافه می‌کند «پراکماتیک‌ها تصدیق می‌کنند، سیاستمداران با هم دعوا می‌کنند. و در نتیجه ما شاهد بزرگترین اقدامات اسرائیل از ۱۹۶۷ به‌بعد برای انضمام بیت‌المقدس هستیم».

از نظر تاریخی، نخستین ابزار این اقدام، گسترش غیرقانونی محدوده شهر است. نتیجه‌گیری آموس گیل رئیس انجمن یرامیم (شهر ملت‌ها) این است: «شهر قدیمی فقط یک کیلومتر مربع وسعت دارد. با محاسبه محلات عرب‌نشین اطراف در زمان حاکمیت اردن به ۶ کیلومتر مربع می‌رسید. اسرائیل در سال ۱۹۶۷، ۶۴ کیلومتر مربع از زمین‌های کرانه باختری و از جمله ۲۸ روستا را ضمیمه کرد تا وسعت شهر به ۷۰ کیلومتر مربع برسد. و موقعی که ساختمان دیوار بیابان برسد، در قسمت شرقی حدود ۱۶۴ کیلومتر را احاطه می‌کند. در مقابل، در بیت‌المقدس غربی طرح گسترش موسوم به صفدی با اعتراضات طرفداران محیط زیست (اکولوژی) مواجه شد».

مایر مارگالیت هماهنگ‌کننده کمیته اسرائیلی ضد تخریب خانه‌ها (ICAH) یادآوری می‌کند موقعی که رهبر حزب چپ گرای میریتس، اورنان یاکوتیالی نسبت به‌ساختمان مستعمره هارحوما در محل یک جنگل با شکوه فلسطین اظهار نفرت کرد «در اینجا رنگی

که وجود ندارد، سبز سیاسی است»، تیدی کولیک شهردار وقت که اخیراً فوت کرده، پاسخ داد «این جنگل فقط برای عرب‌ها سبز است» این یک آپارتاید محیط زیستی است: آیالا رونال (آرشیستکت) با تمسخر می‌گوید، در این نواحی «که عمدتاً پرگرد و خاک و پر از ویرانه است»، اعراب را از ساختن منع کرده‌اند و یهودیان می‌توانند به‌مستعمره سازی ادامه دهند...

مستعمره‌سازی، دومین ابزار استراتژی اسرائیل است. آرشیستکت و مسئول انجمن بیمکوم، شومائل گروآگ که برای حق همگانی در برنامه‌ریزی شهر مبارزه می‌کند، موضوع را چنین خلاصه می‌نماید: «نخستین حلقه را ۷ مستعمره بزرگ تشکیل می‌داد: جیلو، آرمون هنزیف، تالیپوت شرقی، تپه فرانسوی French Hill، رامات اشکول، راموت، راموت شلومو، نافی یعقوب. حلقه دوم ۲ مستعمره را در بر می‌گرفت: بیسگات زاف و معال آدومیم. حلقه سوم ۹ کولونی (شهرک) را به آن اضافه کرد: گیون، آدام، کوشاف یعقوب، کفار آدومیم، کایدار، افرات، بتار الیت، هارحما و و مستعمرات گوش (مجموعه) ایتزیون. مجموعاً نیمی از پانصد هزار مستعمره نشین کرانه باختری را تشکیل می‌دهند.

میشل ورشووسکی بنیانگذار مرکز اطلاعات آلترناتیو [بدیل] و چهره برجسته جنبش صلح، داوطلبانه تورهایی ترتیب می‌دهد تا «اصل راهنمای مستعمره‌سازی، یعنی پیوستگی سرزمین یهودی را که پیوستگی سرزمین عربی را برهم می‌زند» را عملاً نشان دهد. و باید ورقه‌ای که در اثر دستکاری شدن، تکه و پاره شده است و دارد می‌افتد، را به رخ کشید. از شهردار سابق یک مستعمره، کارنی شومرون نقل می‌کنند که می‌خواهد «به‌جمعیت یهودی یاشا (۴) تضمین دهد که آنان نه در پشت سیم‌های خاردار، بلکه در حضور پیوسته و مستمر یهودیان زندگی می‌کنند. اگر منطقه میان اورشلیم و عفر را در نظر بگیریم و یک ناحیه صنعتی در ابتدای مستعمره آدام و یک پمپ بنزین در ورودی پاسکوت به آن اضافه کنیم، آنگاه با یک ناحیه پیوسته اسرائیلی مواجه هستیم».

سومین ابزار، مهار کامل راه‌های ارتباطی برای ایجاد گسستگی در قلمرو فلسطینی، تقلیل تحرک اهالی و از میان بردن امکان توسعه آن است. نه تنها اسرائیل محورهای بزرگ موجود را از آن خود ساخته و نوسازی و عریض‌تر کرده است، بلکه راه‌های جدیدی برای هر چه سریع‌تر رسیدن مستعمره نشینان به‌بیت‌المقدس ایجاد کرده است. یکی از هدف‌های طرح تراموا دقیقاً همین است. (به‌مقاله تراموا در همین شماره لوموند دیپلماتیک مراجعه کنید) مجموعه اینها، شبکه مهمی از جاده‌های چهار بان‌دی، با روشنایی در شب را تشکیل می‌دهد که در طول آن درختان را بریده‌اند و خانه‌های به‌اصطلاح «خطرناک» را ویران کرده‌اند و دیوارهای حائل و محافظ ساخته‌اند. و صد البته همه این کارها تحت نام «امنیت» صورت می‌گیرد. شهرک‌های استعماری از طریق «جاده‌های دورزن» [که محلات فلسطینی را دور می‌زند] به‌همدیگر متصل‌اند. این جاده برای تردد فلسطینی‌ها ممنوع است. فلسطینی‌ها از شبکه راه‌های دست دومی استفاده می‌کنند که کیفیت بد داشته یا مورد تعمیرات قرار نمی‌گیرند یا کمتر مراقبت می‌شوند. این جاده‌ها توسط چک پوینت‌های متعدد ثابت یا سیار چفت شده‌اند.

ما از نقطه تفتیش موسوم به کونتینر در جنوب ابودیس دیدن کردیم. این پاسگاه که اغلب بسته است، آخرین محور اصلی فلسطین است که شمال را به‌جنوب کرانه باختری وصل می‌کند. نام آن بسیار با مسمی است. وادی النار «دره آتش» که با توسعه یافتن به «دره جهنم» تبدیل می‌شود. عرض جاده در بعضی نقاط چنان تنگ است که دو کامیون به‌سختی از آن می‌گذرند، البته به‌شرطی که بتوانند شب سرسام‌آور جاده را طی کنند. برعکس آن، در نزدیکی آن محل، بزرگراهی عریض ساخته شده که هدیه اسحاق رابین به‌مستعمره نشینان محسوب می‌شود تا آنان بتوانند بطور مستقیم و با سرعت به‌مستعمره‌های گوش ایتزیون و الخلیل بروند، بی‌آن که با یک عرب برخورد کنند.

صائب عریقات رئیس هیئت مذاکره فلسطینی‌ها (۵) می‌گوید «این آپارتاید که نامش را بر خود ندارد» با طرح «رفت و آمد روان» مورد علاقه سرهنگ تیزرا وضعیت صریحی به‌خود می‌گیرد. در

«سال‌هاست که مسلمانان و مسیحیان کرانه باختری نتوانسته‌اند به مسجد الاقصی یا کلیسای القیامه راه یابند. در مورد اهالی بیت‌المقدس باید گفت که آنان مجبورند ۴۵ سال داشته باشند تا برای نمازگزاردن به مسجد الاقصی راه یابند. حالا بگذاریم از تحقیری که از سوی چهار هزار سرباز مستقر به‌هنگام اعیاد مذهبی تحمل می‌کنند. اما در مورد حفاری زیر صحن مساجد چه می‌توان گفت؟» من حتی جرئت تصورش را هم ندارم که اگر دیوانگانی که در رویای «تجدید ساختمان معبد» بسر می‌برند، به مساجد آسیب برسانند، در آن صورت چه پیش خواهد آمد؟»

نگرانی اسقف‌ها و مدیران کلیساهای مسیحی در بیت‌المقدس کمتر از بقیه نیست. آن‌ها با انتشار بیانی‌های در ۲۹ سپتامبر ۲۰۰۶، خواهان «وضعیت مخصوص» از جمله برای تضمین «حق انسانی آزادی مذهب برای همه، افراد یا جوامع مذهبی؛ برابری در مقابل قوانین برای همه اهالی پیرو قطعنامه‌های بین‌المللی؛ آزادی عبور و مرور در بیت‌المقدس برای همگان، چه شهروند، چه مقیم و یا زائر» شدند. آنان هم‌چنین بر «حق مالکیت، مراقبت، عبادت که کلیساهای مختلف در طول تاریخ کسب کرده‌اند، تاکید کرده و خواستار استمرار برخورداری از این حق برای همان جوامع مذهبی هستند.» و از جامعه بین‌المللی انتظار دارند که از اسرائیل بخواهد «به وضعیت موجود اماکن مذهبی» احترام بگذارد. (۱۰)

آگاهی خالی به‌این نکته کافی نبوده و بی‌فایده است که به‌این اکتفا کنیم که هر اشغالگری- چه یهودی باشد، چه مسلمان و چه مسیحی به‌اعمال چه خشونت‌هایی قادر است- نظیر ویرانی یک خانه با بولدوزر در برابر چشمان ساکنان آن که نمایشی غیر قابل تحمل است (۱۱). و فقط تکرار این امر بیهوده است که از سال ۲۰۰۰، شهرداری و وزارت کشور این کارها را ۵۲۹ بار تکرار کرده‌اند و تازه اگر از ۲۲/۵ میلیون اورو جریمه‌ای که از مالکان خانه‌ها گرفته‌اند، بگذریم (۱۲). اما در مورد اختناق چه می‌توان گفت؟ پیرو بیانیه بت سلم (سازمان اسرائیلی دفاع از حقوق انسانی) در سال ۲۰۰۵، برای ۵۶۵۳ تخلف مشاهده شده در غرب، ۲۶ خانه بطور نسبی یا کامل ویران شده است، در حالی که در ازاء ۱۵۲۹ تخلف ثبت شده در بخش شرقی شهر، ۷۶ خانه ویران گشته است! (۱۳)

برای مارگالیت، شهرداری «نگران به‌خطر افتادن حاکمیت اسرائیل بر بیت‌المقدس است. در چنین وضعیت روحی هذیان آلود، هرخانه‌ای، هر درختی و حتی هر گلدان گلی به‌بخشی از دسیسه‌های سیاست جهانی تبدیل می‌شود. این استدلال‌ها را حتی ایگال آمدی مطرح نمی‌سازد. برای این معاون شهرداری، نابودی‌های «استثنائی» موجه‌اند، زیرا «ساختمان‌هایی» را می‌گوید که غیرقانونی ساخته شده‌اند. در حالی که او عضو کمیته برنامه‌ریزی و ساختمان است، بطور تکبرآمیزی اطمینان می‌دهد که در موارد بسیاری، بازرسان شهرداری تابعه‌اش با نقض تصمیمات دادگستری به‌ویرانی خانه‌ها اقدام می‌کنند، و او از آن‌ها بی‌اطلاع است. او در مقام دفاع می‌گوید «شهرداری تلاش می‌کند تا در این بلبشو کمی نظم ایجاد کند.»

فکر مشعشی است! زیرا «غیرقانونی بودن» چهل درصد از منازل بیت‌المقدس شرقی- ۱۵ هزار از ۴۰ هزار و ۶۰۰ خانه- به‌این جهت است که شهرداری ذره ذره به‌فلسطینی‌ها اجازه ساختمان می‌دهد. از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۴، فقط به ۴۸۱ خانه از میان ۵۳۰۰ خانه ساخته شده، جواز ساخت داده‌اند. و علاوه بر آن دریافت جواز گران تمام می‌شود. بیشتر از بیست هزار اورو و ماه‌ها دوندگی برای بنایی در حدود ۲۰۰ متر مربع... ولی به‌ویژه، زیربنای قابل ساخت چون چرم ساغری کوچکتر و کوچکتر می‌شود. پس از ۱۹۶۷، بیت‌المقدس غربی ۵۴ کیلومتر مربع و بخش شرقی ۷۰ کیلومتر مربع وسعت داشت که از آن، ۲۴ کیلومتر را به‌نفع مستعمره نشینان غصب کردند. از ۴۶ کیلومتر مربع باقی مانده، ۲۱ کیلومتر مربع شامل طرح شهرسازی نشدند. در میان ۲۵ کیلومتر مربع شامل طرح ۱۶ کیلومتر مربع را به‌فضای سبز و بناهای دولتی، جاده‌ها و غیره اختصاص دادند. لذا ۹ کیلومتر قابل ساختمان برای فلسطینی‌ها فقط ۷/۲۵ درصد کل شهر را دربر می‌گیرد.

افرات کوهن بار آرشیکت و فعال بیم کوم حجم عظیم «طرح اصلی» جدید را نشان می‌دهد. «به‌رغم چند پیشرفت، نابرابری در رفتار

محل‌های که یهودیان و اعراب واقعا می‌بایست از کنار هم بگذرند، همدیگر را نخواهند دید. آنهم از برکت وجود پل‌ها و تونل‌ها... به‌محل که رسیدیم، آلون کهن- لیف شیتز از انجمن بیمکوم توضیح می‌دهد «برای محصورزدائی روستاهای فلسطینی بیرناله و الجیب، اسرائیلی‌ها مشغول ساختن جاده‌ای به طول ۲ کیلومتراند. این جاده در ۱۰ متری زیر سطح زمین قرار داشته و در حالی که دارای ۲ تونل و یک پل است، از طریق محافظ فلزی و مشبک کاملاً بسته شده است. البته در زمینه تبعیض، از این ننگین‌تر هم داریم. از ۱۹ ژانویه ۲۰۰۷، پیرو یک دستور نظامی، بر هر اسرائیلی یا فلسطینی «مقیم» ممنوع است که یکی از اهالی غیریهودی کرانه باختری را با وسیله نقلیه‌اش حمل کند... این دستور با چنان اعتراضی روبرو شد که اجرای آن را فعلاً «معلق» کرده‌اند....

چهارمین ابزار، رخنه شهر قدیمی و «حوض مقدس» است. مارگالیت باشوخی می‌گوید «برای مستعمره‌نشینان، بیت‌المقدس بسان یک پیاز است. بهترین قسمت آن، مغز پیاز است.» تسخیر دوباره اموال یهودیان، مصادره اموال بر طبق قانون افراد غائب و خرید از طریق واسطه‌های هم‌دست، با چنان سرعتی ادامه دارد که مرون راپوپورت (روزنامه نگار) آن را «جمهوری عیلا» (۶) نامید، یعنی به‌نام سازمان مستعمره نشینان که حکومت بطور بسیار غیرمعمول اداره «مدینه داوود» (۷) را به آن واگذار کرده است. با حرکت از این تاسیسات که دارای وضعیت تاریخی است، (به تعداد خانه‌های عرب، پرچم اسرائیل نصب شده و کوچه‌ها پر است از «نگهبانان» مسلح) می‌توان حساب کرد که مستعمره سازی بسیار مبتذل به‌چنین صورتی سیلوان را صاحب شده و به‌طرف بستان (که ۸۸ ساختمان در معرض خطر ویرانی قرار دارند) پیش رفته و سپس به‌سوی راس العامود (معال زایتیم) و جیل مکبر (نوف زیون) بالا می‌رود. و دو خانه نخستین کیدمات زیون را از هم اکنون و از فراز دیوار مجلس فلسطین (که آماده بهره‌برداری ولی خالی است) در ابودیس تهدید می‌کند. نقشه موید این مطلب است که این عوامل سرطان زاء، زمینه قطری یک پاک‌سازی قومی واقعی را فراهم می‌کنند...

فواد حلاق مشاور گروه مذاکره سازمان آزادیبخش فلسطین (ساف) تاکید می‌کند که «نباید خود را بر ارقام محدود کرد، درست است که ۱۷ مکان مستعمره سازی شهر قدیمی و حول و حوش آن فقط دارای ۲۶۰۰ نفر جمعیت است (از مجموع ۲۴ هزارنفر) ولی این عمل در چارچوب یک استراتژی سرسختانه «فلسطین زدائی» صورت می‌گیرد.

یهودی سازی، ابزار پنجم استراتژی اسرائیل از نمادها آغاز می‌شود. یک دوست فلسطینی مظاهری را حاکی از ثبت علائم یهودی در قسمت غربی بیت المقدس است، نشان داد. «عربان‌ترین آن‌ها نظیر یادمان‌های قهرمانان جنگ‌های اسرائیل و بناهای دولتی مستقر در شرق را تا کم نمایان‌ترین آنها نظیر سنگ‌فرش‌ها، چراغ برق‌ها، سبدهای زباله، و صد البته نام کوچه‌ها». از قبیل: میدان تساهال [ارتش اسرائیل]، کوچه چتربازان، چهارراه مرکز ستاد... دانی روبینشتاین، روزنامه نگار یادآوری می‌کند «این نام‌گذاری‌ها پس از انضمام بیت‌المقدس شرقی در ۱۹۶۷ صورت گرفت تا ظاهراً اعراب فراموش نکنند که چه طرفی برنده شده است.»

در پاریس، برخی از دوستان پیشاپیش به ما هشدار داده بودند: «شهر قدیمی در حال خالی شدن است». افسوس که در طول سی سال، این شهر برای ما این چنین غمگین ظاهر نشده بود. الیاس صنبر، سفیر جدید فلسطین در یونسکو زیر زبانی به‌ما گفت «اسرائیلی‌ها می‌خواهند که در قسمت اساسی شهر مستعمره بسازند و باقی‌مانده را به‌چند کوچه فلکلوریک نظیر شهر یافا تقلیل دهند». او اخیراً موفق شد تا ترفندی را خنثی سازد که باورش هم مشکل است. اسرائیل با تردستی قصد داشت شهر قدیمی عربی را بر روی فهرست میراث دولت ... یهودی به‌ثبت برساند!

برای تحقق یهودی‌سازی، ضروری است که دسترسی آزاد به‌ماکن مقدس زیر سؤال برود. در حالی که این امر، اصل عمومی مشترک همه متون بین‌المللی از زمان عقد پیمان برلین (سال ۱۸۸۵) است. مدیر اوقاف، عدنان الحسینی با لحنی معترضانه اظهار داشت

تل آویو با ۵۱ کیلومتر مربع مساحت بزرگتر است). دامنه آن تقریباً تا بحرالمت کشیده شده و کرانه باختری را دو قسمت می‌کند. در شمال ناحیه مشهور به «ای ۱» با ۱۲ کیلومتر وسعت (۱۲ برابر شهر قدیمی) آخرین فضای رشد احتمالی بیت‌المقدس شرقی است. زیرا مخالفت صریح و اشننگتن از ایجاد مرکز ستاد جدید پلیس برای کرانه باختری جلوگیری نکرد. البته ساختمان مسکن، مراکز تجارتي، هتل و غیره هم پیش‌بینی شده است. اما بدوی‌های جهانین، آلونک‌های فقیر بر روی تپه «منتقل» شده و بر منطقه تجمع زباله ناظر است.

این اصل قدیمی، بیشترین اراضی فلسطینی ممکن با حداقل ممکن فلسطینی، راهبر مسیر دیوار است که در ضمن این که مستعمرات یهودی را دربر می‌گیرد، محلات عرب را حذف می‌کند. بدین شکل، محله کفرعقاب را از شمال به جنوب نزدیک اردوگاه پناهندگان قلندیا، نصف بیت حنینا، قسمت عمده الرام، ضاحیه البرید، حمزا، اردوگاه شوافات، ضاحیه السلام، آنات، حمزی رام و در جنوب والولجه را به کرانه باختری پرت می‌کند. این اولین باری است که ۶۰ هزار از ۲۴۰ هزار فلسطینی بیت‌المقدس بدون اینکه ه تکان خورده باشند، از این شهر بیرون رانده می‌شوند! همراه با خسارت‌های زنجیره‌ای ... از اتلاف وقت هم بگوئیم. محمد یک دانشجویی که در دانشکده پزشکی دانشگاه القدس ثبت نام کرده، می‌گوید «قبلاً من با پای پیاده در مدت ده دقیقه به دانشکده می‌رفتم. اکنون باید ۹۰ دقیقه با اتومبیل طی کنم.»

اما در مورد ضرر مالی، اگر مغازه‌داران طرف «غیرمناسب» الرام از ۳۰ تا ۵۰ درصد کاهش درآمد شکایت دارند، یک دندانپزشک مجبور شده است مطبخ را تعطیل کند. و مالک ساختمانی با دید معرکه بر دریا، حتی یک مستاجر هم ندارد. موسسات کارمندانان را از دست داده‌اند. بین یک سوم تا نیمی از پزشکان، پرستاران و معلمان قادر نیستند برای کار به بیت‌المقدس بیایند. بدین ترتیب عده زیادی «اجازه اقامت» خود را از دست می‌دهند. هر کس که مسکنی یا کاری در بیت‌المقدس نداشته باشد، هنگام تمدید کارت شناسایی آبی، آن را از دست می‌دهد. سرانجام باید و به‌ویژه به‌از دست دادن نقش متروپل فلسطینی بیت‌المقدس اشاره کرد.

مناحیم کلاین خلاصه می‌کند «هر کس می‌داند که نقطه عزیمت مذاکرات آتی، پارامترهای کلینتون خواهد بود و از جمله تقسیم شهر برای ایجاد دو پایتخت. و این امری است که می‌خواهند با دیوار مانعش گردند. با شکستن القدس به‌مثابه مرکز متروپل (کلان شهر)، با جدا کردن پس کرانه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی فلسطینی آن. اما اگر رهبران ما امیدوارند که از ضعف فلسطینی‌ها استفاده کنند، باید نزدیک‌بین باشند. نسل جوان سربلند خواهد کرد. در آن زمان از بلندپروازی شارون و اولمرت برای «آزادسازی مجدد اورشلیم» چه چیزی خواهد ماند؟»

مخاطبان دیگر ما، درگیری‌های اسرائیل و وضعیت روند صلح را بازخوانی می‌کنند. سفیر فلسطینی صنبر معتقد است که «از زمانی که بیت‌المقدس بطور رسمی در دستور کار رسمی مذاکرات قرار گرفت» مسائل سرعت بیشتری یافت، «تا بالاخره بخاطر قرار گرفتن در مقابل عمل انجام شده، چیزی برای مذاکره نماند» به‌عقیده وسیم خزمو مشاور هیئت مذاکره فلسطینی «شارون از ضعف جامعه بین‌المللی استفاده کرد و آن چه را جورج دبلیو بوش در نامه ۱۴ آوریل قول داده بود، تصاحب کرد. یعنی مجتمع مستعمرات را.»

هنگامی که از زبان آقای توفکجی شنیدیم که با تکیه بر واقع‌گرایی از مطالبه این «مجمع‌ها» چشم می‌پوشد، بسیار متحیر شدیم. «حتی معال آدومیم؟»، «بله» «حتی ناحیه‌ای ۱»، «بله». حصیب نشانیی از اتلاف برای بیت‌المقدس در پاسخ به این «صرف نظر»، «بحران رهبری» سازمان آزادیبخش فلسطین را مطرح می‌کند. «طبیعتاً، اسرائیلی‌ها، از انشعاب و اشتباهات ما بهره برداری می‌کنند»، و اموس جیل «استدلال اصلی که سوءقصد‌های انتحاری برای توجیه ساختمان دیوار به‌دست داده است» را هدف می‌گیرد.

پس از آشنائی با این مسائل، به کافکا فکر می‌کنی و پادشاه اوبو. با این استعاره، فلسطینی‌های محله بسته بیذو (۳۵ هزار نفر)، بیرناله (۲۰ هزار نفر) و ولاجه (۲ هزار نفر) که در تله دیوار یا مانعی افتاده‌اند که کاملاً آن‌ها را به‌محاصره درآورده است. و خانواده غریب

هم‌چنان باقی است». از حالا تا ۲۰۲۰، طراحان ما ۳ کیلومتر مربع جدید قابل ساخت به ۱۵۸ هزار فلسطینی اضافی و ۹/۵ کیلومتر مربع به ۱۱۰ هزار یهودی اضافی قائل می‌شوند. ایرن سالسون (کارشناس جغرافیا) علاوه بر آن، بر محدودیت افقی و عمودی توسعه شهری فلسطینی» تاکید می‌کند: شرق بطور متوسط قادر به ساختن تا ۴ طبقه (به جای ۲ طبقه در وضع کنونی) خواهد بود. ولی در غرب ۶ تا ۸ طبقه! (۱۴)

این بی‌عدالتی‌ها تنها یک وجه از سیاست کلی تبعیضی است که ششمین و آخرین ابزار سطره‌گری اسرائیل را تشکیل می‌دهد. شهروندان تنها مرکب از یهودیان‌اند (و با ۲/۳ درصد فلسطینی). فلسطینی‌های کرانه باختری که دارای کارت شناسایی سبز هستند، دارای هیچ حقوقی، حتی آمدن به شهر نیستند، مگر پس از اخذ «جواز عبور» که گرفتن‌اش مشکل‌تر از گذشته شده است. «ساکنین دائمی» با کارت شناسایی آبی رنگ، از خدمات اجتماعی و حق رای در انتخابات محلی برخوردارند، ولی این حقوق خود بخود به‌همسر و فرزندان منتقل نمی‌شود...

یک گزارش معروف اروپائی که بخاطر رد شدن از سوی شورای وزیران اتحادیه اروپا (مرکب از ۲۵ کشور) افتضاح پیا کرد، از نکته انحرافی دیگری پرده برمی‌دارد: «بین ۱۹۹۶ و ۱۹۹۹، اسرائیل تدبیری بنام «مرکز زندگی» اتخاذ کرده که بر طبق آن، دارندگان کارت شناسایی آبی که خانه یا محل کارشان در خارج از بیت‌المقدس شرقی، مثلاً در رام‌الله است، این کارت شناسایی را از دست می‌دهند. موجی از دارندگان این کارت‌ها مجبور شدند در بیت‌المقدس شرقی بمانند» (۱۵)

بودجه شهر نیز به‌اندازه مسائل دیگر تبعیض‌آمیز است. تنها ۸/۸۴ درصد بودجه به بیت‌المقدس شرقی با ۳۳ درصد جمعیت اختصاص یافته است. به‌هر یهودی بطور متوسط ۱۱۹۰ اورو و هر عرب ۲۶۰ اورو تعلق می‌گیرد. بنا بر اظهار بت سلم اصلاً تعجب‌آور نیست که ۶۷ درصد خانواده‌های فلسطینی زیر خط فقر زندگی می‌کنند (در مقابل ۲۹ درصد برای خانواده‌های اسرائیلی) (۱۶). آقای آمدی که در محله‌ای فقیر بزرگ شده، «تاخیری را که محلات عرب و اولترا ارتدکس در زمینه زیربنائی و خدمات از آن رنج می‌برند» انکار نمی‌کند. با این حال، او اطمینان می‌دهد که شهر هنگامی که ایهود اولمرت شهردارش بود، «پیش از هر زمانی برای پر کردن این فاصله خرج کرد» و به‌شمارش طرح‌های جاری می‌پردازد. او تأیید می‌کند که این قطره‌ای است در اقیانوس ولی می‌بایست از جائی آغاز کرد»

در زمان حاضر، مسئله حاد این است که همه چیز از ساختمان دیوار شروع و به آن ختم می‌گردد. این امر بزرگترین امکانات را به‌خود اختصاص داده است. هر کیلومتر آن ۸۰۰ هزار اورو هزینه دارد و طول آن به ۱۸۰ کیلومتر خواهد رسید که فقط ۵ کیلومتر آن بر خط مرزی سبز منطبق است. این امر به‌معنی این است که ملاحظات امنیتی به‌هیچوجه قابل اتکا نیست. سوءقصد‌های انتحاری با ۱۷۱ قربانی در شش سال به‌شهر ضربه روحی وارد ساخت. اما دیوار در اینجا، در بخش مهمی از مسیر خود، اسرائیلی‌ها را از فلسطینی‌ها جدا نمی‌کند. و فقط فلسطینی‌ها را از مدارس، کشتزارها، باغات زیتون، بیمارستان‌ها و گورستان‌هایشان جدا می‌کند.....

مناحیم کلاین معتقد است که «دیوار وسیله‌ای است که حکومت برای دست‌یابی بر بیت‌المقدس بکار می‌برد و نه جهت تضمین امنیت اسرائیلی‌ها». از این رو، به‌عقیده وی، دیوار چکیده همه ابزار تسلط یاد شده در اینجاست. حکومت اسرائیل وسعت بیت‌المقدس شرقی را ۲/۳ برابر کرده و با ایجاد منطقه‌ای به‌شکل شبدر [خاج]، مستعمرات جدید و نواحی مورد نیاز برای توسعه آن‌ها را ضمیمه می‌سازد. در شمال بیت هورون، جیفات زیف، غیفون، هاداشا و «پارک مترو» آتیه بنی‌ساموئل؛ در جنوب هارگید، بتار ایلیت و هم‌چنین مجتمع گوش اتریون؛ در شرق معال آدومیم.

از ساختمان کلاه فرنگی بیمارستان اوگوستا و یکتوریا تهدید مرگبار ساختمان‌سازی جاری در شرق را برای دولت آینده فلسطین بهتر می‌توان درک کرد. خود شهرک استعماری ۷ کیلومتر مربع را در بر می‌گیرد. ولی طرح شهرداری بر «مجمع معال آدومیم» مساحت کلی ۵۵ کیلومتر مربع را دربر می‌گیرد. که فعلاً زمینی خالی است (که از

اسرائیل همراه با قطع کمک‌های مالی و نظامی به جنبش رهایی‌بخش فلسطین، حزب‌الله در لبنان، شیعیان در عراق و دولت سوریه که اسرائیل بلندی‌های جولان این دولت را در اشغال خود دارد و حاضر به پس دادن آن در قبال صلح با این کشور نیست.

دو دیگر آن که در دورانی که دیوانسالاری لیندن جانسون در جلوگیری از رخنه ارتش ویتنام شمالی به مناطق جنوبی آن کشور بود، برای توجیه حمله هوایی ارتش آمریکا به پایگاه‌های نظامی و نهادهای زیرساختاری ویتنام شمالی شایعه‌ای را در رسانه‌های خبری پخش کرد مبنی بر این که نیروی دریایی ویتنام شمالی به سوی یکی از کشتی‌های آمریکائی راکت پرتاب کرد و به آن کشتی صدمه زد. و دیدیم که چند ساعت پس از دستگیری ملوانان انگلیسی توسط نیروی دریایی سپاه پاسداران، برخی از رسانه‌های خبری آمریکا شایعه مشابه‌ای را پخش کردند که بر مبنای آن نیروی دریایی ایران به سوی یکی از کشتی‌های نظامی آمریکا موشک پرتاب کرده و آن کشتی را مورد اصابت قرار داده است. پخش این شایعه سبب بالارفتن شتاب‌زده بهای نفت از ۵۸ به ۶۳ دلار شد و پس از طرح خواست دولت انگلیس مبنی بر محکومیت دولت ایران توسط شورای امنیت، بهای نفت به بشکه‌ای ۷۰ دلار رسید. همین رخداد نشان داد که ایران ویتنام شمالی نیست و با حمله به ایران، بهای نفت می‌تواند بابت هر بشکه تا ۱۰۰ دلار بالا رود و اقتصاد جهانی با بحرانی فزاینده روبرو شود. نفت ایران، بر عکس نفت عراق که پس از بیرون راندن ارتش عراق از کویت، زیر نظر سازمان ملل قرار داشت و به‌طور محدود صادر می‌شد، نقش عمده‌ای در بازار جهانی بازی می‌کند و نابودی تأسیسات نفت ایران نه فقط موجب ویرانی اقتصاد ایران خواهد گشت، بلکه بالا رفتن بهای نفت رشد اقتصاد جهانی را به‌مخاطره خواهد انداخت.

سه دیگر آن که انگلیس و متحدینش کوشیدند با ارائه پرونده دگرباره ایران به شورای امنیت، برای جمهوری اسلامی ایران آشکار سازند که در انزوای بین‌المللی به‌سر می‌برد و اروپا و آمریکا قادرند از شورای امنیت در همه موارد علیه ایران بهره گیرند. اما دیدیم که در نتیجه پادرمیانی روسیه و چین شورای امنیت از تصویب هرگونه مصوبه‌ای علیه ایران خودداری کرد و با انتشار بیانیه‌ای نگرانی خود را نسبت به وضعیت پیش آمده اعلان داشت و از دو کشور درگیر خواست که به‌مشکل خود از طریق مذاکره پایان دهند.

چهار دیگر آن که «قرار» سربازان انگلیسی به‌رخنه در آب‌های سرزمینی ایران نشان داد که رژیم اسلامی در «قرار» گرفتن از زندانیان سیاسی و اسیران جنگی از مهارت فوق‌العاده‌ای برخوردار است و در این زمینه میان «دوست» و «دشمن» توفیری نمی‌گذارد. پنجم آن که «عفو» ملوانان انگلیسی توسط احمدی‌نژاد، آن هم به‌مثابه هدیه عید پاک به «ملت بزرگ بریتانیا» هر چند به‌بحران موجود پایان داد، اما دیدیم که آمریکا، اسرائیل و اتحادیه اروپا در پی منزوی ساختن کامل رژیم ولایت فقیه در منطقه‌اند و در این زمینه از سوریه خواسته‌اند با قطع روابط سیاسی خود با ایران زمینه را برای آغاز مذاکره با اسرائیل بر سر بلندی‌های جولان فراهم آورد. به‌عبارت دیگر آغاز مذاکره با اسرائیل منوط می‌شود به پذیرفتن همه خواست‌های آن کشور متجاوز توسط سوریه.

ششم آن که سال ۱۳۸۶ با گسترش هر چه بیشتر جنبش مدنی در ایران آغاز شد. دستگیری فعالین جنبش زنان ایران در روز ۱۳ بدر به‌جرم جمع‌آوری امضاء برای لغو قوانین تبعیض‌آمیز میان زنان و مردان، گسترش جنبش دانشجویی در بیشتر دانشگاه‌های ایران، رشد مبارزه مطالباتی آموزگاران ایران برای کاستن از دامنه محرومیت‌های اقتصادی و برخورداری از یک زندگی شرافتمندانه، انکشاف مبارزات مطالباتی کارگران ایران برای دریافت مزد بیشتر و برخورداری از حق تشکیل سندیکاها مستقل و ... همراه با فرار سرمایه‌های کلان بومی از ایران و توقف سرمایه‌گذاری‌های خارجی که موجب کاهش نقدینگی رژیم و رشد تورم و بیکاری و در نتیجه گسترش بحران اقتصادی در کشور شده است، نشانگر آن است که با توجه به تحولاتی که در زیرساختار ایران رخ می‌دهد، وضعیت کنونی قابل دوام نیست و دیر یا زود این رژیم مجبور است یا خود را با واقعیت‌ها تطبیق دهد و به‌خواست توده‌ها گردن نهد و یا آن که در تقابل با خواست و اراده مردم از عرصه روزگار محو خواهد شد.

بی‌شک یکی از قربانیان روشن این کفاره است. بناهای مستعمره گیون هداشا، تک تک بر روی زمین‌های خصوصی فلسطینی‌ها بنا شده است. این مستعمرات، خانه اطراف خود را به یک منطقه کوچک محدوده بدل ساخته‌اند که فقط از طریق کوره راهی به‌دهکده اصلی متصل است. دورادور این باریکه راه را نرده‌های آهنی کشیده‌اند که بزودی به جریان برق هم مجهز خواهند شد و توسط دوربین مراقبت می‌شوند. واقعا همسایه‌های مهربانی دارند! با دیدن ما یکی از آنان از درون پنجره‌اش داد زد «من اسلحه دارم. شما را می‌کشم!» فکر می‌کنید که این تهدیدی توخالی است؟ ابد، آن‌ها یکی از پسران خانواده را کشته‌اند. خانواده غریب با وجود آزار مستمر، کم و بیش مقاومت می‌کند. و این مقاومت بیش از ۲۰ سال است که ادامه دارد... چگونه می‌توان به‌گریز بنویستی در روز قیل بی‌تفاوت بود. «دیوار؟ اما این بنا، بنای یاس کامل است! به‌بیت اللحم نگاه کنید. در یک سو کلیسای میلاد را می‌بینید، در طرف دیگر دژی که دور مزار راشل ساخته شده است. این یعنی تکبر اشغالگر که مدعی است جامعه‌ها و اقوام دیگر را به‌میل خود تعریف کرده و دوباره تعریف تازه‌ای بدست می‌دهد. گوئی «دیوار» اعراب «خوب» را که در بیت‌المقدس پذیرفته شده‌اند، نگهداشته و «اشرار» را رانده است. مخترع این هیولا با همان منطق استعمارگران قرن نوزدهم، استدلال می‌کند که شما فرانسوی‌ها به هندوچین یا مغرب چسبیده بودید. ولی عاقبت بهتر از آن نخواهد شد! دیوار بیت‌المقدس نیز چون دیوار برلین ویران خواهد داشت.»

پاورقی‌ها:

- ۱- نکیه (فاجعه) به نابودی فلسطین و تبعید اجباری ۸۸ هزار فلسطینی در ۱۹۴۸ اتلاق می‌شود. اما، قرارداد سرهنگ تیرزا پس از شهادت دروغ در دیوان‌عالی برای توجیه مسیر دیوار اختراعی‌اش، تمدید نشد.
 - ۲- در اواخر ۲۰۰۶، شمار اهالی بیت‌المقدس حدود ۷۰۰ هزار تخمین زده می‌شد. (۴۷۰ هزار یهودی و ۲۳۰ هزار فلسطینی).
 - ۳- بولتن مرکز پژوهش‌های فرانسه در بیت‌المقدس، شماره ۱۶، صفحه ۲۱۲ تا ۲۱۳، ۲۰۰۵.
 - ۴- هآرتص، تل آویو، ۱۷ ژوئیه ۱۹۹۶، «پاشا» حاصل ادغام یهودا و شومرون (یهودا و سامرا)، نامی است که مستعمره نشینان به کرانه باختری داده‌اند.
 - ۵- به کتاب ارزنده «دیواری در فلسطین» René Backmann. انتشارات فایار، پاریس، ۲۰۰۶ مراجعه کنید.
 - ۶- هآرتص، تل آویو، ۲۶ آوریل ۲۰۰۶.
 - ۷- گفته می‌شود که داوود پایتختش را در حوالی هزار سال پیش از میلاد، در این محل بنا کرده بود.
 - ۸- هآرتص، تل آویو، ۲۶ نوامبر ۲۰۰۶.
 - ۹- اوقاف سرپرستی اموال مذهبی اسلامی را به عهده دارد.
 - ۱۰- <http://paxchristi.cef.fr/docs/jerusalem.rtf>
 - ۱۱- <http://blog.mondediplo.net/2006-12-06-les-bulldozers-en-action>
 - ۱۲- ارقام داده شده (به جز مواردی که منبعش ذکر شده) از کتاب زیر برداشته شده است.
 - ۱۳- Discrimination in the Heart of the Holly City, IPCC, Jerusalem, 2006.
 - ۱۴- A Wall in Jerusalem, Betsalem, Jerusalem, 2006.
 - ۱۵- بولتن اشاره شده در بند ۳، صفحه ۲۱۶.
 - ۱۶- به سایت انجمن همبستگی فرانسه - فلسطین مراجعه کنید: www.france-palestine.org
- اگر بیمه‌های اجتماعی فشار می‌آورد که کارت شناسایی ساکنان بیت المقدس که در خارج از این شهر بسر می‌برند (به‌ویژه به‌دلایل مالی)، لغو شود، وزیر کشور و به‌ویژه شهرداری، به‌خاطر کاهش تعداد فلسطینیان واقعا مقیم در بیت المقدس، ترجیح می‌دهند که آنها ضمن سکونت در خارج از محدوده شهر، کارت خود را حفظ کنند.
- ۱۶- به کتاب دیواری در فلسطین مراجعه کنید.
- برگرفته از لوموند دیپلماتیک، فوریه ۲۰۰۷

بحران سیاسی و ...

بنابراین پخش این‌گونه شایعات را باید به‌حساب دیپلماسی غرب مبتنی بر جنگ روانی گذاشت که هدف آن ایجاد ترس و دهشت میان ایرانیان است تا شاید حکومتگران جمهوری اسلامی مجبور شوند به صلح‌خواهی مردم ایران تن در دهند و حاضر به پذیرش خواست‌های غرب شوند که عبارتند از تعلیق پروژه غنی‌سازی اورانیوم در ایران، پذیرفتن منافع درازمدت آمریکا و اروپا در منطقه، به‌رسمیت شناختن

Tarhi no

Chief editor: Manouchehr Salehi

The Provisional Council of the Iranian Left Socialists

سردبیر: منوچهر صالحی

Eleventh year NO. 122

April- May 2007

کارل کائوتسکی

دومینیک ویدال Dominique VIDAL، فیلیپ رکاسویچ Philippe Rekacevicz

انقلاب پرولتری و برنامه آن

برگردان به فارسی از منوچهر صالحی

بخش سه

انقلاب اقتصادی

۸- اشکال اجتماعی سازی

چ- گسترش اجتماعی سازی

اجتماعی سازی را باید از نقطه های کوچک آغاز کرد. اما در [اجتماعی سازی] تمایلی به گسترش دائمی نهفته است. این امر نه فقط نتیجه فشار طبقه کارگر، بلکه محصول انگیزه های اقتصادی است. حتی در شیوه تولید سرمایه داری در کنار تلاش برای گسترش دائمی هر یک از کارخانه ها (شرکت ها) می بینیم که چگونه چنین کارخانه های (شرکت های) مختلفی به هم نزدیک می شوند و در زیر چتر یک رهبری مشترک برخی از کارخانه های (شرکت های) مشابه به هم می پیوندند، امری که به آن ارتباط افقی می گویند و برخی دیگر که مشابه نیستند، اما به یک دیگر نیازمندند، نیز به هم پیوسته می شوند که آنرا ارتباط عمودی می نامند.

هدف از تجمع کارخانه های (شرکت های) مشابه اصولاً به خاطر از میان برداشتن رقیبان و محدود ساختن تولید انجام می گیرد تا بتوان بهای کالاها را از سطح دوران رقابت آزاد بالاتر برد و باین ترتیب به سود اضافی دست یافت که بالاتر از میانگین سود است. فقط آنجا به این گونه اتحادیه ها برمی خوریم که کارخانه های (شرکت های) بزرگ آن چنان تکامل یافته اند که تعدادشان نسبت به کارخانه های مشابه در یک دولت اندک است و یا آن چنان که در بخش معادن اوضاع طبیعی سبب محدودیت تعداد کارخانه های (شرکت های) موجود می شود.

این وضعیت نه فقط بر محدودیت تولید تأثیر می نهد، بلکه با از بین رفتن رقیبان، هم چنین این امر سبب کاهش مخارج تبلیغ و آگهی های تجاری برای یافتن مشتریان تازه و مخارج مسافرت های تجاری و غیره می شود. آنجا که چنین اتحادیه ها سبب پیدایش تراست ها می گردند، امری که همراه است با از میان برداشتن استقلال تک تک کارخانه ها (شرکت ها)، امتیاز دیگری نیز بدان اضافه می شود، مبنی بر این که تولید فقط به کارگاه های محدود می گردد که به بهترین وجه ای سازماندهی شده اند و بالاترین سود را ممکن می سازند، امری که سبب بسته شدن کارگاه های بد می شود.

به خاطر امتیازهایی که واحدهای تولیدی بزرگ هم چون بارآوری بیشتر و پس انداز هزینه تولید از آن برخوردارند، کارخانه های اجتماعی شده نیز نظیر کارخانه های سرمایه داری به تجمع نیازمندند. نقطه های آغاز طبیعی اجتماعی سازی در آن شاخه های کارخانه ها (شرکت ها) وجود دارد که به مرحله کارتل و یا تراست رسیده اند. اما در شرائطی استثنائی باید بتوان آنرا از یک کارخانه (شرکت) نیز آغاز کرد.

کارخانه های سرمایه داری و یا اجتماعی شده در کنار دستیابی به بارآوری بیشتر، برای آن که بتوانند به تجمع دست یابند، نیازمند از میان برداشتن رقیبان از سر راه خود هستند. لیکن هر دو بخش از آن به یک معنی بهره نمی گیرند. کارخانه های اجتماعی شده برای آن که عرضه را کمتر از تقاضا کنند تا بتوانند با بالا بردن قیمت ها به سود بیشتری دست یابند، به راندن رقیبان از بازار نیازی ندارند:

بازمانده در صفحه ۵

در سایه دیوار چگونه اسرائیل بیت المقدس شرقی را مصادره میکند

برگردان به فارسی از بهروز عارفی

کوندلیزا رایس وزیر خارجه آمریکا در پایان دیدارش از اسرائیل و فلسطین به اعلام خیر برگزاری کنفرانس سران با حضور ایهود اولمرت و محمود عباس اکتفا کرد. رایس در اواسط ژانویه ۲۰۰۷ «بدون ارائه هیچ برنامه ای» از خاورمیانه بازدید کرد. زمان میگذرد و مستعمره سازی اسرائیل بر روی سرزمین های فلسطینی و بویژه در بیت المقدس شرقی شتاب بیشتری یافته است. این شهر به راستی مصادره شده است.

ابتدای جاده اصلی تل آویو- بیت المقدس خطی است مستقیم. پس از فرودگاه بن گوریون، جاده پر پیچ و تاب شده و در نزدیکی بیت المقدس (اورشلیم) به سربلایی تندی می رسد. بر روی تپه هایی که نیروهای یهودی در سال ۱۹۴۸ به تصرف در آوردند، خون های زیادی ریخته شده است. در ارتفاع ۷۰۰ متری، جاده از جانب غرب به شهر مقدس می رسد. اسرائیلی ها برای انتخاب جاده دچار تردید می شوند. چرا که آنان می توانند از راه های بسیاری، چه از شمال و چه از جنوب، به مرکز شهر برسند.

اما، ورود فلسطینی های کرانه باختری به شهری که سه مذهب مقدس می شمارد، داستان دیگری است. اگر آن ها بتوانند از چک پوینت های [نقاط تفتیش] داخلی بگذرند، با خشن ترین مانع ساخته شده برای بازرسی و محدودیت آمد و شد در سرزمین های اشغالی روبرو می شوند. این مانع دیواری به ارتفاع ده متر است که بزودی همه نواحی شهر را کاملاً در بر گرفته و گذرگاه های سنتی را حذف و ممنوع خواهد ساخت. دیوار، دو محور بزرگ تاریخی را کاملاً قطع می کند. آنها عبارتند از جاده بیت المقدس- امان (جاده ۴۱۷) و جاده جنین- الخلیل (حبرون) (جاده شماره ۶۰). این مار گول پیکر تنها در چهار نقطه قطع می شود [برای اهالی کرانه باختری] (قلندیا در شمال، شوافات در شمال شرقی، راس ابو سیتان در شرق و جیلو در جنوب. تازه آن ها مجبورند برای رسیدن به این نقاط کلی چرخ بزنند، اتومبیل خود را رها کنند و با پای پیاده ادامه دهند. زیرا ورود اتومبیل های فلسطینی (دارای پلاک سبز) به بیت المقدس اکیدا ممنوع است...

سرهنگ دانی تیرزا ساکن مستعمره کفر آدومیم که به مدت طولانی از سوی وزارت دفاع اسرائیل مامور طرح و ترسیم مسیر و ساختمان «سد امنیتی» (بر حسب نام رسمی آن) بود، از طرف فلسطینی ها به نکه ثانی (فاجعه دوم) (۱) مشهور شده است. او پیش بینی کرده که طرح عظیم وی پس از پایان در اطراف بیت المقدس ۱۱ چک پوینت شبیه «ترمینال فرودگاه ها» خواهد داشت. اما با گذری حتی گذرا از چک پوینت جیلو، احساس دیگری می یابید و در همه جا تابلوهای هشدارباش به چشم می خورد. «یک به یک وارد شوید»، «با حوصله منتظر نوبت خود باشید»، «مانتو خود را در بیاورید»، «به دستورات اطاعت کنید». راهروهایی که از میان سیم های خاردار و تورهای سیمی کشیده شده، به تونل هایی شبیه اند که در سیرک ها، حیوانات درنده را به صحنه میانی هدایت می کند...

اما در اینجا خبری از تساهل نیست. وقتی که از در آهنی رد شدی، (نور ضعیفی نشان می دهد که در باز یا بسته است)، صدائی چون صدای برخورد فلزها می خواهد که در مقابل دستگاه رادیاب بایستی. می شود حدس زد که در پشت شیشه های ضد گلوله و رنگی، کسی ایستاده است.

بازمانده در صفحه ۱۲

«طرحی نو» تریونی آزاد است برای بخش اندیشه کسانی که خود را پاره ای از جنبش سوسیالیستی چپ دمکراتیک ایران می دانند. سردبیر و هر نویسنده دیگری مسئول محتوای نوشته خویش هستند. برداشت های مطرح شده الزاماً نظر «شورای موقت سوسیالیست های چپ ایران» نیستند. بهای تک شماره معادل ۱ یورو در اروپا، ۱ دلار در آمریکا. آبونمان همراه با مخارج پست: شماره ۲۰ یورو، یکساله ۳۰ یورو

حساب بانکی:

Frankfurter Sparkasse
Konto: 120 166 5033
BLZ: 500 502 01